

تاریخچه حل و فصل اختلافات بین المللی

مجمع عمومی معین می شود اساسنامه دیوان را قبول کرده و در مواقع لزوم به عنوان خواهان و یا خوانده در محضر دیوان حاضر شوند.^(۳) پیوستن به اساسنامه دیوان اعضاء ملل متحد و قبول کنندگان اساسنامه دیوان را ملزم می نماید که در هر دعوی که خود یکی از طرفین آن دعوی هستند از تصمیم دیوان تبعیت نمایند.^(۴) و اگر این تبعیت صورت نگرفت شورای امنیت در صورت شکایت ذینفع ممکن است در صورتی که ضروری تشخیص دهد توصیه هایی کند و یا برای اجرای حکم دیوان تصمیماتی اتخاذ نماید.^(۵)

۶- دیوان بین المللی دادگستری رکن قضائی اصلی ملل متحد

منشور ملل متحد دیوان بین المللی دادگستری را رکن قضائی اصلی ملل متحد اعلام نموده و اساسنامه دیوان را که بر مبنای اساسنامه دیوان دائمی دادگستری تنظیم گردیده است جزء لاینفک منشور ملل متحد محسوب نموده است^(۱) هر کشوری که عضو ملل متحد گردیده است به خودی خود^(۲) قبول کننده اساسنامه دیوان به شمار می آید و کشورهایایی که عضو سازمان ملل متحد نیستند می توانند با قبول شرایطی که در هر مورد با توصیه شورای امنیت و با نظر

(۱)- ماده ۹۲ منشور ملل متحد.

(۲)- ماده ۹۳ منشور ملل متحد.

(۳)- بند ۱ ماده ۹۴ منشور ملل متحد.

(۴)- بند ۲ ماده ۹۴ منشور.

(2)- Ipso facto.

شده و یا خواهد شد: دولتها در قبول صلاحیت ترافیعی دیوان آزادی عمل دارند برخلاف حقوق داخلی کشورها که همه افراد برخلاف میل و رضایتشان مجبورند در مقابل دادگاهها حاضر شوند در صحنه بین‌المللی هیچ دولتی را برخلاف میل و اراده‌اش نمی‌توان در مقابل «دیوان» و یا «کمسیون داور» حاضر نمود. دادگاههای داخلی صلاحیت مطلق خود را از حاکمیت دولت کسب می‌نمایند ولی دیوان رکنی از سازمان ملل متحد است که خود مخلوق اراده و توافق دولتها است و نسبت به دولتها حاکمیت ندارد، بلکه وجود و حدود اختیاراتش ناشی از توافق اعضای ملل متحد است فلذا صلاحیت دیوان بستگی به توافق دولتها دارد. در هنگام بحث از صلاحیت ترافیعی، آنرا به صلاحیت اختیاری و صلاحیت اجباری تقسیم می‌کنند. درحالیکه صلاحیت اجباری دیوان در اساس اجباری نیست بلکه ریشه اختیاری دارد. و اصطلاحاً به لحاظ اینکه دولتی در یک دعوی معین و مشخص به استناد رضایتی که قبلاً بطورکلی داده و آن رضایت کلی شامل مورد معین و مشخص می‌گردد، مجبور است در مقابل دیوان به‌عنوان مدعی‌علیه حاضر شود و از این رو صلاحیت اجباری نامیده می‌شود.^(۱)

۷- صلاحیت دیوان

دیوان بین‌المللی دادگستری دو نوع صلاحیت دارد:

- الف - صلاحیت ترافیعی
- ب - صلاحیت مشورتی

الف - صلاحیت ترافیعی دیوان:

اقتدار و یا اختیاری است که دولتهای طرف یک اختلاف حقوقی معین و مشخص برای رسیدگی به ماهیت اختلاف به دیوان تفویض می‌نمایند. دیوان فقط به اختلافات حقوقی بین دولتها رسیدگی می‌کند و لذا سایر اشخاص حقوق بین‌الملل (شرکتهای بین‌المللی و افراد) نمی‌توانند به‌عنوان طرف دعوی در مقابل دیوان حاضر شوند مگر اینکه تحت شرایط خاصی دولت مبتوع آنها دعوی آنها را به‌نام خود در دیوان مطرح نماید (نمونه این نوع طرح دعاوی در دیوان دائمی و دیوان بین‌المللی دادگستری زیاد بوده‌است).

اختلافات سیاسی بین دولتها معمولاً در شورای امنیت مطرح و نسبت به آنها اتخاذ تصمیم می‌شود. «دیوان» بدون تقاضای مدعی شروع به رسیدگی به یک اختلاف نمی‌نماید و برای رسیدگی باید احراز نماید طرف مقابل صلاحیت دیوان را قبول کرده و حاضر به حضور در دیوان

(۱) - صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری - تألیف محمد خاور - چاپخانه بانک بازرگانی ایران، تهران/ ۱۳۴۳.

ب - صلاحیت مشورتی دیوان:

اختیاری است که به موجب منشور ملل متحد به دیوان اعطاء شده است تا در حدود اساسنامه و مقررات منشور راجع به مسائل حقوقی رأی مشورتی بدهد. آراء مشورتی الزام‌آور نبوده و دیوان نیز الزامی برای دادن نظر مشورتی ندارد و این امر به نظر دیوان بستگی دارد. ماده ۹۶ منشور ملل متحد کسانی را که می‌توانند تقاضای رأی مشورتی نمایند تعیین کرده است. این ماده به مجمع عمومی و شورای امنیت و ارکان دیگر و مؤسسات تخصصی وابسته به ملل متحد در صورتی که از سوی مجمع مجاز شده باشند اجازه داده است که تقاضای رأی مشورتی نمایند.

۳- شرایط و نحوه انتخاب قضات

دیوان

اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد شرایط و نحوه انتخاب قضات دیوان ارائه طریق نموده است. قضات دیوان مستقل بوده و بدون توجه به ملیتشان از میان کسانی انتخاب می‌شوند که عالی‌ترین مقام اخلاقی را دارا بوده و واجد شرایط برای انجام عالیترین مشاغل قضایی در

کشور خودشان باشند و یا جزو متبحرین علم حقوق بوده و تخصص آنها در حقوق بین‌المللی محرز باشد.^(۱) تعداد این قضات پانزده تن بوده و برای یک دوره نه ساله انتخاب می‌شوند و تجدید انتخاب آنها بلامانع است، فقط قضاتی که در انتخابات اول دیوان به سمت قاضی انتخاب می‌شوند مأموریت پنج نفر از آنها در انقضای سه سال و مأموریت پنج تن دیگر در آخر شش سال خاتمه می‌پذیرد و نیز در مورد ملیت قضات باید دقت شود از هر کشور بیش از یک نفر انتخاب نشود و در مورد ملیت قضاتی که ممکن است تبعه بیش از یک دولت محسوب گردد، آن قاضی تبعه دولتی محسوب می‌شود که معمولاً در آنجا حقوق مدنی و سیاسی خود را اعمال می‌کند.^(۲)

اعضای دیوان را مجمع عمومی و شورای امنیت از میان اشخاصی که اسامی آنها به وسیله دستجات ملی مربوط به دیوان دائمی دآوری پیشنهاد می‌گردند طبق مقرراتی که در ماده ۴ (بند ۲ و ۳) اساسنامه دیوان ذکر گردیده است انتخاب می‌نمایند. آن دسته از اعضای «سازمان ملل متحد» که در «دیوان دائمی دآوری» نماینده ندارند، برای تعیین نامزدهای خود

(۱) - ماده ۲ اساسنامه دیوان.

(۲) - ماده ۳ و ماده ۱۳ اساسنامه دیوان - بند ۲ ماده ۱۳ اساسنامه در مورد قضاتی که باید در دوره مقدماتی سه ساله و شش ساله مأموریتشان خاتمه یابد، دبیرکل ملل متحد را موظف نمود که فوراً پس از ختم اولین انتخابات بوسیله قرعه این افراد را معین نماید.

يك نفر از اتباع يك دولت داده شود فقط مسن‌ترین آنها انتخاب می‌گردد. (۲) اعضای دیوان مادام که جانشین آنها معین نشده در شغل خود باقی خواهند بود و پس از تعیین جانشین نیز به کارهایی که قبلاً به آنها رجوع شده است رسیدگی خواهند کرد. در صورت استعفای یکی از اعضای دیوان آن استعفاء به رئیس دیوان داده می‌شود تا به دبیر کل سازمان ملل متحد ابلاغ گردد. به محض این ابلاغ کرسی عضو مستعفی خالی محسوب می‌شود و پرکردن کرسی‌های خالی با قید رعایت ترتیبات ذیل به همان طریق به عمل می‌آید که برای انتخابات اولی مقرر است. دبیرکل باید در ظرف يك ماه از تاریخ خالی شدن کرسی دعوتی را که به موجب ماده ۵ مقرر شده به عمل آورد و تاریخ انتخابات به وسیله شورای امنیت معین خواهد شد. مدت مأموریت عضو منتخب به جای عضو دیگری که هنوز مدت مأموریت او تمام نشده است همان بقیه مدت سلف او خواهد بود. (۳)

۴- محدودیتهای اعضای دیوان بین‌المللی دادگستری

هرچند قضات دیوان بین‌المللی دادگستری از مزایا و مصونیت‌های سیاسی

گروه‌های مخصوص ملی تشکیل می‌دهند. هیچیک از گروه‌های ملی نمی‌تواند بیش از چهار نفر را نامزد عضویت در «دیوان» نماید. از این تعداد فقط دو نفر حداکثر از ملیت گروه‌مزبور خواهند بود و در هیچ مورد ممکن نیست که هر یک از گروه‌ها بیش از دو برابر تعداد کرسیهای خالی نامزد معرفی نمایند. گفته شد که انتخاب قضات توسط مجمع عمومی و شورای امنیت بطور جداگانه‌ای صورت می‌گیرد بدین‌صورت که انتخاب در مجمع عمومی با اکثریت مطلق کلیه اعضاء و در شورای امنیت با ۹ رأی مثبت بدون داشتن حق وتو برای پنج عضو دائمی شورا انجام می‌گیرد. قضات دیوان از امتیازات و مصونیت‌های سیاسی برخوردارند و این قضات را نمی‌توان از شغل خود منفصل نمود مگر آنکه سایر اعضاء متفقاً رأی بر عدم صلاحیت قاضی یا قضات مورد نظر دهند.

نظر به اینکه دیوان بین‌المللی دادگستری، در محدوده‌ای به وسعت جهان قضاوت می‌نماید، قضات منتخب باید مجموعاً بتوانند نماینده اقسام بزرگ تمدنها و اسلوب‌های قضائی جهان باشند. (۱) و در صورتی که در انتخابات انجام شده آراء مجمع عمومی و شورای امنیت به بیش از

(۱)- ماده ۹ اساسنامه دیوان.

(۲)- بند ۳ ماده ۱۰ اساسنامه دیوان.

(۳)- مواد ۱۲ الی ۱۵ اساسنامه دیوان.

اطلاع دهد و اعضای دیوان بجز در مواقع مرخصی و معذوریت پزشکی باید همیشه در اختیار دیوان باشند.

۵- در تشکیل دیوان

جلسات دیوان علنی است مگر اینکه به موجب اساسنامه دیوان غیر از این تصریح شده باشد. عدّه قضات حاضر برای تشکیل دیوان نباید به کمتر از دوازده نفر برسد و حداقل لازم برای تشکیل جلسات دیوان ۹ نفر است. دیوان می‌تواند در هر دعوائی به تشخیص خود يك یا چند شعبه را که لاقط مرکب از سه نفر باشد تشکیل دهد تا به دعای از يك طبقه معین، مثلاً دعای راجع به کار و یاراجع به ترانزیت و ارتباطات، رسیدگی نماید و نیز دیوان می‌تواند در هر موقع برای رسیدگی به يك کار معین شعبه‌ای تشکیل دهد، عدّه قضات این شعبه را خود دیوان با رضایت طرفین معین می‌نماید. شعبه‌های ذکر شده در صورتی که طرفین تقاضا نمایند حکم خواهند داد. هر حکمی که به وسیله شعبه‌های ذکر شده داده شود به منزله حکمی خواهد بود که خود دیوان صادر کرده باشد و این شعبه‌ها با رضایت طرفین می‌تواند در خارج از لاهه (مقر اصلی دیوان) منعقد شده و وظایف خود را انجام دهند. دیوان به منظور تسریع در انجام امور محوله همه ساله می‌تواند يك شعبه مرکب از

استفاده می‌نمایند و انفصال آنها از شغلشان موکول به اتفاق نظر سایر اعضاء است، در عمل محدودیتهایی نیز برای آنها در اساسنامه دیوان پیش‌بینی شده است. ماده ۱۶ و ۱۷ اساسنامه دیوان این محدودیتهای را بیان کرده است. به موجب بند يك ماده ۱۶ اساسنامه اعضاء دیوان نمی‌توانند هیچ مأموریت سیاسی یا اداری به عهده بگیرند و یا به شغلی مشغول گردند که جنبه حرفه‌ای داشته باشد، البته مرجع تشخیص این امر «دیوان» است که با حکم قطعی خود رفع تردید می‌نماید. بندهای يك و دو ماده ۱۷ اساسنامه اعلام می‌دارد: اعضاء دیوان نمی‌توانند در هیچ کاری سمت نمایندگی یا مشاوره و یا وکالت داشته باشند. آنها نمی‌توانند در تسویه هیچ کاری که سابقاً در آن کار به سمت نمایندگی و یا مشاورت و یا وکالت یکی از طرفین و یا به عضویت يك محکمه ملی و یا بین‌المللی و یا يك هیئت تحقیقی و یا به هر عنوان دیگر مداخله داشته‌اند، شرکت کنند، در صورت تردید حکم دیوان قاطع خواهد بود. ماده ۲۰ اساسنامه نیز هر عضو دیوان را مکلف نموده که قبل از اشتغال به قضا در جلسه علنی رسماً تعهد نماید که مشاغل خود را در «دیوان» در کمال بی‌طرفی و از روی نهایت وجدان انجام دهد. هر عضو دیوان اگر تشخیص دهد بهر علتی نباید در رسیدگی به يك کار معین شرکت نماید باید مراتب را

نماید تا به عنوان قاضی در محاکمه شرکت کند. این شخص را «قاضی اختصاصی»^(۲) گویند. هرگاه در میان قضات دیوان هیچکس از ملیت اطراف دعوی وجود نداشته باشد هر یک از آنها می‌تواند يك نفر قاضی اختصاصی تعیین نماید. در هنگام رسیدگی دیوان به دعاوی از طبقه معین وفق ماده ۲۶ اساسنامه یا در صورتی که دیوان وفق ماده ۲۹ اساسنامه به صورت اختصاصی رسیدگی می‌کند طرفین می‌توانند قاضی اختصاصی انتخاب نمایند. در این مورد رئیس «دیوان» از يك و یا در صورت لزوم از دو نفر از اعضاء «دیوان» که شعبه را تشکیل می‌دهند تقاضا خواهد کرد که جای خود را به اعضایی که ملیت اطراف ذینفع را دارند واگذار کنند و اگر در میان اعضاء عضوی از ملیت اطراف دعوی نباشد و یا در صورت بودن، آن عضو نتواند در محاکمه شرکت کند جای خود را به قضاتی که اطراف دعوی معین کرده‌اند خواهند داد. هرگاه در يك محاکمه چند کشور مشترك المنفعه باشند از نظر تعیین

بنج قاضی تشکیل دهد تا در صورت درخواست طرفین رسیدگی اختصاصی نماید، بعلاوه دو نفر قاضی تعیین خواهند شد تا جای هر قاضی را که نتواند در محاکمه شرکت کند، بگیرند.^(۱) در سالهای اخیر شعبی که به طریق فوق‌الذکر تشکیل شده‌اند به دعاوی مختلف رسیدگی نموده و حکم صادر کرده‌اند که در این مورد می‌توان به دعوی کسانادا علیه ایالات متحده آمریکا در مورد تحدید حدود مناطق دریایی^(۲) و نیز دعوی بورکینافاسو علیه مالی اشاره کرد که رأی شعبه در سال ۱۹۸۵ صادر شد. جدیدترین مورد دعوی السالوادر علیه هندوراس می‌باشد که نیکاراگوئه به عنوان ثالث وارد دعوی شد و رأی شعبه در سپتامبر ۱۹۹۲ صادر گردید. قضاتی که ملیت هر یک از طرفین دعوی را دارند حق خواهند داشت در رسیدگی به دعوی که در دیوان مطرح است شرکت نمایند. اگر در دیوان يك قاضی از ملیت یکی از اصحاب دعوی باشد هر طرف دیگر می‌تواند شخصی را به انتخاب خود معین

(۱) - ماده ۲۵ الی ۲۹ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری.

(2) - Delimitation of The Maritime Boundary in The Gulf of maine Area (Canada/ United States of America).

در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۱ کسانادا و ایالات متحده آمریکا براساس يك موافقتنامه ویژه، توافق نمودند که يك شعبه از دیوان به اختلاف آنها در مورد تحدید حدود مناطق دریایی در خلیج ماین رسیدگی و حکم صادر نماید. حم شعبه دیوان در ۱۲ اکتبر ۱۹۸۴ صادر شد.

The international court of Justice-I.C.J. The HAGUE 1986- Third edition.P/101-102.

(3)-Adhoc Judge.

القاء نظرات و ارائه توضیحات کافی در دیوان، برخوردار خواهند بود هرچند اصل براین است که قاضی اختصاصی مانند سایر قضات، بی‌طرف است. در سالهای اخیر بخصوص از هنگام مطرح شدن دعاوی فلات قاره بین لیبی و تونس و لیبی و مالت تمایل کشورها بر انتخاب قضات اختصاصی که ملیت کشور انتخاب‌کننده را نداشته باشند افزون‌تر گردیده است.

۶- نقش «دیوان» در جهان کنونی

«دیوان بین‌المللی دادگستری» به‌عنوان رکن اصلی قضائی سازمان ملل متحد وظیفه اصلی‌اش حل اختلافات حقوقی بین دولتها و فصل خصومت است، هرچند که در هنگام ارائه نظرات مشورتی نقش مهمی در تنظیم روابط ارکان مختلف سازمان ملل با یکدیگر و کمک به توسعه و پیشرفت حقوق بین‌الملل می‌نماید. در حال حاضر تمایل اکثر کشورهای جهان براین است که اختلافات خود را اگر از طریق سیاسی حل نشد در «دیوان» مطرح نمایند و آن بدینی که سابقاً در بین کشورهای جهان سوم در مورد قضاوت دیوان وجود داشت از بین رفته است، علت اصلی درک جدید موقعیت دیوان صدور رأی محکومیت توسط دیوان علیه ایالات متحده آمریکا در قبال دعوی

قاضی اختصاصی فقط حق دارند یک نفر را تعیین کنند. قضات اختصاصی که دارای شرایط لازم برای احراز مقام قضاوت در دیوان باشند باید در هیچ کاری سمت نمایندگی یا مشاوره و یا وکالت نداشته باشند و در تسویه هیچ‌کاری که سابقاً در آن کار به سمت نمایندگی و یا مشاورت و یا وکالت یکی از طرفین و یا به عضویت یک محکمه ملی یا بین‌المللی و یک هیئت تحقیقی و یا به هر عنوان دیگری نباید مداخله داشته باشند، و نیز باید در جلسه علنی دیوان رسماً تعهد نمایند که مشاغل خود را در کمال بی‌طرفی و از روی نهایت وجدان انجام خواهند داد و اگر تشخیص دهند به هرعلتی نمی‌توانند در محاکمه شرکت نمایند باید مراتب را به رئیس دیوان اطلاع دهند و در صورت اختلاف نظر با رئیس، رأی دیوان قاطع برای حل این اختلاف نظر خواهد بود.

قضات اختصاصی در پایه مساوی کامل با همقطاران خود در رأی شرکت خواهند کرد. قاضی اختصاصی برای هر روز که انجام وظیفه نماید حق الزحمه دریافت خواهد کرد.^(۱)

نهاد قاضی اختصاصی بازمانده طرز تفکری است که در تشکیل دیوانهای داوری وجود داشت. دولتهای طرف دعوی با تعیین قاضی اختصاصی از حداقل اطمینان برای

(۱) - مواد ۳۱ و ۳۲ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری.

مجمع عمومی و شورای امنیت را درخصوص قبول دولتهای جدید به عضویت ملل متحد تعیین کرد. مجمع عمومی قطعنامه ۱۴ نوامبر ۱۹۴۷ راجع به «احتیاج ملل متحد و ارکان آن به استناده بیشتر از دیوان بین‌المللی دادگستری» دیوان را چون رکن اصلی قضائی ملل متحد است صالح برای تفسیر منشور و اساسنامه مؤسسه‌های تخصصی اعلام کرد و آن را مقتضای وظیفه دیوان برای تحویل مترقیانه حقوق بین‌الملل دانست و دیوان نظر مجمع عمومی را در رأی مشورتی ۲۸ مه ۱۹۴۸ تأیید کرد. تصمیم دیوان در یک مورد بخصوص، مؤثر در موارد مشابه است و از این نظر جنبه ارشادی و هدایت قانونی دارد.^(۲)

دیوان مرکز تبادل نظر حقوقی است و در آنجا کلیه حقوقدانان بین‌المللی به تفصیل عقاید خود را می‌گویند و برای قبولاندن آنها به دیوان کوشش می‌کنند بنابراین آراء صادره دیوان از صفت بین‌المللی برخوردار است و نسبت به کلیه کشورهای جهان مؤثر است. دیوان در رأی ۲۱ دسامبر ۱۹۶۲ یک اختلاف بین‌المللی را تعریف کرده و در رأی مشورتی ۲۸ مه ۱۹۴۸ ملاک

نیکاراگوئه علیه آمریکا می‌باشد و نیز این مطلب که حقوقدانان کشورهای جهان سوم خود را باور نموده‌اند و در «دیوان» جایگاهی برای خود یافته‌اند. این کشورها، باور کرده‌اند که دیوان به مصالح سیاسی کمتر توجه دارد و منحصرأ در پی این نکته است که قانون به نفع کدام یک از متداعین می‌باشد و براین اساس رأی خود را صادر می‌نماید.

عادلانه‌ترین شکل ممکن برای حل یک اختلاف بین‌المللی، رأی یک مرجع بی‌طرف است، مرجعی که در آن برگزیدگان کل کشورهای جهان قضاوت می‌کنند، طرفین اختلاف می‌دانند که رأی دیوان هرچه باشد برای آنها لازم‌الاتباع است و جایی برای چانه‌زنیهای سیاسی وجود ندارد مگر اینکه هر دو طرف خواهان آن باشند و این مصالحه سیاسی از ارزش رأی دیوان نخواهد کاست.

«دیوان» در رأی مشورتی ۲۸ مه ۱۹۴۸ در مورد تفسیر ماده ۴ منشور^(۱) دو کار مهم انجام داد. اولاً تصمیم گرفت که برای تفسیر منشور واجد صلاحیت است. ثانیاً با تفسیر ماده ۴ منشور و تعیین عناصر حقوقی آن ماده، رابطه حقوقی میان

(۱) - ماده ۴ منشور ملل متحد، ۱ - سایر کشورهای شیفته صلح که تعهدات مندرج در این منشور را بپذیرند و به نظر و تشخیص سازمان قادر و مایل به اجرای آن باشند می‌توانند به عضویت ملل متحد درآیند.

۲ - قبول هرکشوری که واجد شرایط مذکور باشد، به عضویت ملل متحد، منوط به تصمیمی است که مجمع عمومی بنا بر تصویب شورای امنیت اتخاذ می‌نماید.

(۲) - صلاحیت دیوان لاهه، صفحه ۳۲-۳۱.

کمیسیون آشتی را به عهده دیوان یا رئیس آن محول می‌نمایند و دیوان نیز این امر را قبول کرده است، چرا که بطور غیرمستقیم به حل اختلافات بین‌المللی کمک می‌نماید و این امر در راستای اهداف منشور ملل متحد که حفظ و نگهداری صلح بین‌المللی است می‌باشد.

بخش اول

اجرای احکام دیوان بین‌المللی دادگستری

براساس منشور ملل متحد

منشور ملل متحد استفاده از زور را برای حل اختلافات بین‌المللی محکوم می‌کند.^(۲) قبل از آن «میثاق جامعه ملل» توسل به جنگ را محکوم نساخت و فقط آیین‌های ویژه خاصی برای این مورد پیش‌بینی کرد. این نقص میثاق را پیمان ۲۷ اوت ۱۹۲۸ بریان - کلوگ^(۳) مرتفع ساخت.

تفکیک یک اختلاف حقوقی را از یک اختلاف سیاسی تعیین کرده است و در همان رأی منشور را به عنوان یک عهدنامه بین‌المللی چندجانبه تابع مقررات عمومی حقوق بین‌الملل اعلام کرد و در رأی مشورتی ۱۱ آوریل ۱۹۴۹ سازمان ملل متحد را یک شخصیت حقوق بین‌الملل معرفی کرد که می‌تواند دعاوی بین‌المللی معینی را تعقیب کند. علاوه بر اینها قضات دیوان و محققین بین‌المللی دیگری که به عنوان مشاور اطراف دعوی در دیوان حضور دارند مجالس بسیار وسیع و زمینه‌های بسیار مساعد به دست می‌آورند تا نظریات و عقاید اختصاصی خود را به جامعه حقوقدانان بین‌المللی عرضه دارند.^(۱)

از دیگر اقدامات دیوان می‌توان به این نکته اشاره کرد که در برخی از عهدنامه‌های بین‌المللی، دولت‌ها یا سازمان‌های امضاءکننده تعیین داور یا سرداور یا عضو

(۱) - صلاحیت دیوان لاهه - صفحه ۳۴.

(۲) - بند ۴ از ماده ۲ منشور ملل متحد.

(۳) - پیمان بریان - کلوگ Briand-Kellog یا پیمان پاریس، به لحاظ نقص بنیادینی که در میثاق جامعه ملل وجود داشت و این نقص همانا عدم ممنوعیت جنگ می‌بود، عموم مردم جهان از پیوستن کشورهاییشان به معاهده‌ای که بتواند از وقوع جنگ در آینده جلوگیری کند شوق و شوق نشان می‌دادند. در ۱۹۲۷ آریستد بریان Aristed Briand وزیر امور خارجه فرانسه، پیشنهاد انعقاد چنین پیمانی را به آمریکا داد. به موجب این پیمان هر دو ملت (فرانسه و آمریکا) موافقت می‌کردند که هرگز از جنگ به عنوان ابزار سیاست ملی در روابط فیما بین استفاده نکنند. وزیر امور خارجه آریما فرانک ب - کلوگ Frand.B.Kellog اظهار داشت که باید از سایر ملل خواست که به این پیمان ملحق شوند. در نتیجه نمایندگان پانزده قدرت وقت در سال ۱۹۲۸ در پاریس گرد هم آمدند و پیمان صلح پاریس را امضاء کردند که به پیمان بریان - کلوگ شهرت یافت. چندسال بعد بیشتر از شصت کشور دیگر هم موافقت کردند که مبادرت به جنگ را برای حل اختلافات بین‌المللی محکوم کرده و این حربه را در سیاستهای ملی کشورشان مذموم بشمارند. سنای آمریکا که از پیوستن به جامعه ملل خودداری کرده بود این پیمان را به سرعت و تنها با یک رأی مخالف تصویب رساند. اجرای این پیمان ضمانت اجرایی جز حسن نیت کشورهای امضاءکننده نداشت و وادار کردن کشورهای امضاءکننده به رعایت و اجرای پیمان میسر نبود.

براساس این پیمان استفاده از جنگ به‌عنوان ابزاری برای اجرای سیاست ملی محکوم شد. قبل از انعقاد پیمان بریان-کلوگ کوشش‌های دیگری نیز به عمل آمده بود تا توسل به خشونت را ممنوع و یا محدود سازند و نقاط ضعف میثاق جامعه ملل را که باعث سوءاستفاده کشورها می‌شد مرتفع سازند. نخستین اقدام در این خصوص با معاهده کمکهای متقابل^(۱) هموار نمود. موافقت‌نامه‌های لوکارنو^(۲) در سال ۱۹۲۵ میلادی و پروتکل ژنو^(۳) در سال ۱۹۲۴ میلادی انجام گرفت. در سال ۱۹۲۴ کشورهای عضو جامعه به فکر تهیه کنوانسیون بین‌المللی دیگری افتادند تا نقائص معاهده کمکهای متقابل را نداشته باشد این کنوانسیون بین‌المللی عنوان پروتکل ژنو^(۲) را به خود گرفت. شکست پروتکل ژنو راه را برای تهیه موافقت‌نامه‌های لوکارنو^(۳) در سال ۱۹۲۵ میلادی هموار نمود. موافقت‌نامه‌های لوکارنو را

(۱) - معاهده کمکهای متقابل، این معاهده در سال ۱۹۲۲ در چهارمین مجمع عمومی جامعه ملل توسط کمیسیونی بنام کمیسیون موقت مختلط تهیه شد و به دولتهای عضو جامعه تقدیم گردید. این طرح جنگ تهاجمی را رد می‌کرد. این معاهده یک نکته اساسی را در نظر نگرفته بود و آن این بود زمانی که جنگ را ممنوع می‌کرد روش دیگری را برای خاتمه بخشیدن به بحران موجود بین کشورها پیشنهاد نکرده بود نویسنده‌گان متن معاهده کمکهای متقابل تحت تاثیر متن میثاق جامعه ملل قرار گرفته و جنگ تهاجمی را در موردی که میثاق آن را اجازه می‌داد حفظ نمودند. این معاهده روی هم‌رفته هیچ راه‌حل مؤثری برای مسئله حل و فصل اختلافات بین‌المللی و نیز اجرای تصمیمات دیوان دائمی دادگستری ارائه نکرد.

(۲) - پروتکل ژنو - این پروتکل توسط دو دلت‌مرد یونانی و یک اسلاواکی بنام‌های پولیتیس Politis و بنش Benes طرح شد در این پروتکل کوشش به عمل آمد با تعمیم نظریه امنیت بین‌المللی به تمام جهان و محکوم کردن جنگ تجاوزکارانه و ارشاد کشورها به دآوری اجباری کار خلع سلاح عمومی به ثمر برسد و حاکمیت کشورهای متعاهد را در استفاده از جنگ تا حد زیادی محدود نماید. این پروتکل به تصویب تعداد کمی از کشورها رسید و در نتیجه مرکز به اجراء گذاشته نشد. یکی از مخالفان بزرگ این پروتکل دولت بریتانیا بود که علاقه نداشت نیروهای دریایی و زمینی خود را برای برقراری صلح در اجرای مقررات پروتکل ژنو در اختیار جامعه بین‌المللی بگذارد.

(۳) - موافقت‌نامه‌های لوکارنو: شامل معاهده‌های بهم پیوسته بود که بطور صریح مواردی که طی آن توسل به خشونت در روابط بین کشورها، با واکنش جامعه ملل بطور جمعی منتهی می‌شد، احصاء شده بود. هدف اصلی این موافقت‌نامه‌ها این بود که به کشورهای امضاءکننده تضمین‌های تکمیلی در چارچوب میثاق جامعه ملل داده شود و نقائصی که در میثاق وجود داشت تا حدی مرتفع شود. آلمان از یک سو و بلژیک و فرانسه از سوی دیگر متقابلاً متعهد شده بودند که به هیچگونه حمل یا اقدامی برای اشغال سرزمینهای یکدیگر متوسل نشوند و تحت هیچ شرایطی علیه یکدیگر به جنگ نیز متوسل نشوند اوضاع و احوال خاص حاکم بر جهان پس از جنگ اول و مسابقه تسلیحاتی که بین قدرتهای اروپایی در گرفته بود ایجاد می‌کرد که برای تقویت تمهیداتی که در میثاق برای فیصله مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی پیش‌بینی شده بود چاره‌ای اندیشیده شود. آلمان شکست خورده و تحقیرشده به سرعت خود را تسلیح می‌کرد و فرانسه با احساس خطر درصدد بود که به یاری سایر کشورها خطر وقوع یک جنگ جهانی دیگر را از بین ببرد. انگلستان و ایتالیا در موافقت‌نامه‌های امضاء شده بین آلمان از یک سو و بلژیک و فرانسه از سوی دیگر نقش ضامن را داشتند. در پیمانهای لوکارنو به نقش جامعه ملل به‌عنوان یک مقام فوق دولتی که نقش هماهنگ‌کننده زندگی بین‌المللی را به عهده داشته اهمیت بیشتر داده شد، برای تعیین تجاوزگر یک معیار مادی در نظر گرفته شده بود. اگر تجاوزی به مرزها یا یک منطقه غیرنظامی بوسیله نیروهای نظامی صورت می‌گرفت چه این تجاوز آشکار می‌بود و چه غیرآشکار، کشور قربانی تجاوز بایستی به کشورهای ضامن مراجعه می‌کرد و این کشورها از طریق طرح موضوع در شورا موضوع را مورد رسیدگی قرار داده و اقدام علیه کشور متجاوز صورت می‌گرفت. باید متذکر شد که در موافقت‌نامه‌های لوکارنو، مقررات ویژه‌ای درخصوص اجرای آرای دآوری وجود نداشت و این نقص در مباحثاتی که پیش از پذیرش و تصویب پیمان پاریس صورت گرفت مورد بررسی سیاستمداران و حقوقدانان قرار گرفت.

دول دیگر به دیوان بسپارند. اعم از آنکه در مقام خواننده بوده باشند یا خواهان. دیوان به منظور خدمت به تمامیت جامعه بین‌المللی بوجود آمده بود.^(۱)

برعکس دیوان دائمی، اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری جزء لاینفک منشور ملل متحد محسوب شده و کلیه اعضا سازمان ملل متحد با امضای منشور به اساسنامه دیوان نیز ملحق می‌شوند، البته در مورد کشورهایی که عضو سازمان ملل متحد نیستند تحت شرایطی اجازه رجوع به دیوان داده می‌شود. بند ۲ ماده ۹۳ منشور ملل متحد اشعار می‌دارد:

«هرکشوری که عضو ملل متحد نیست می‌تواند با قبول شرایطی که در هر مورد به‌توصیه شورای امنیت و با نظر مجمع عمومی معین می‌گردد، اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری را قبول نماید.» و نیز بند ۲ ماده ۳۵ منشور به کشورهای غیر عضو سازمان ملل متحد اجازه داده‌است که توجه شورای امنیت با مجمع عمومی را به‌اختلافی که خود در آن‌طرف باشد جلب نماید به‌شرط اینکه در مورد اختلاف مزبور قبلاً تعهدات مربوطه حل و فصل مسالمت‌آمیز مقرر

پیروزی نظریه‌های منطقه‌ای بر نظریه‌های جهانی نامیده‌اند. تمهیدات به عمل آمده در فاصله دو جنگ نتوانست مانع وقوع جنگ جهانی دوم شود.

از میان خاکستر جنگ دوم جهانی، سازمان ملل متحد متولد شد و دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان رکن قضائی سازمان ملل با استفاده از تجارب گذشته مرجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی گردید. «دیوان دائمی دادگستری که از سال ۱۹۲۲ موجودیت یافته بود تا انحلال جامعه در آوریل ۱۹۴۶ به معنای دقیق کلمه‌رکنی از ارکان جامعه ملل به حساب نمی‌آمد. هرکشوری که عضو جامعه ملل بود بطور خودبخود متعهد به اساسنامه دیوان نمی‌شد ولی در انتخاب قضات دیوان شرکت نموده و در تأمین مخارج دیوان سهیم بود.

کلیه اعضای جامعه فی‌نفسه صلاحیت عضویت در اساسنامه «دیوان» را دارا می‌بودند اما دولتهایی هم بودند که پس از احراز پاره‌ای از شرایط می‌توانستند به عضویت دیوان درآیند. به علاوه در شرایط خاصی حتی دولی که عضو اساسنامه نبودند می‌توانستند حل اختلافات خود را با

(۱) - دکتر محمد خاور - صلاحیت دیوان لاهه - صفحه ۸۶.

۳- تعهد برای شرکت در پرداخت مخارج دیوان به میزانی که مجمع عمومی هرچند مدت یکبار و پس از مشورت با دولت سوئیس معین می‌کند.

در متن قطعنامه مجمع عمومی قید شده است که قبول شرایط فوق باید ضمن سندی که از طرف دولت سوئیس امضاء شده و به تصویب مراجع صلاحیتدار داخلی مطابق قانون اسای سوئیس رسیده باشد متعهد گردد و سپس سند مزبور را به دبیرخانه ملل متحد تسلیم نماید.

دولت سوئیس در ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۸ سند مزبور را تسلیم دبیرخانه ملل متحد کرد و از آن تاریخ جزو قبول‌کنندگان اساسنامه دیوان درآمد.

در این منشور را قبول نماید.^(۱) کشور سوئیس در ۲۶ اکتبر ۱۹۴۶ از دبیرخانه ملل متحد شرایطی را که به موجب آن می‌تواند امضاءکننده اساسنامه باشد استعلام کرد. مجمع عمومی بنا به توصیه شورای امنیت شرایط عضویت سوئیس را طی قطعنامه‌ای به شرح ذیل تعیین کرد:

- ۱- قبول مقررات اساسنامه.
- ۲- قبول کلیه تعهدات یک عضو ملل متحد که به موجب ماده ۹۴ منشور معین شده است. (یعنی تعهد به اجرای تصمیمات دیوان در هر موردی که سوئیس طرف دعوی باشد و تبعیت از توصیه‌ها یا تصمیمات شورای امنیت به منظور اجرای آرای دیوان).

(۱)- قطعنامه ۱۵ اکتبر ۱۹۴۶ شورای امنیت حاوی توصیه شورای امنیت به مجمع عمومی بود که ضمن آن شورای امنیت با استناد به اختیار که بند ۲ ماده ۲۵ منشور به او تفویض نموده اعلام نمود: دیوان بین‌المللی دادگستری برای دولتی که جزو قبول‌کنندگان اساسنامه نمی‌باشد طبق شرایط آتی مفتوح می‌باشد.

۱- آن دولت اعلامیه‌ای به دفتر دیوان تسلیم و به موجب آن صلاحیت دیوان را طبق منشور ملل متحد و در حدود اساسنامه و آیین دادرسی دیوان قبول کرده باشد و تعهد کند که با حسن نیت تصمیمات دیوان را اجراء و تمام تعهدات اعضای ملل متحد را به موجب ماده ۹۴ منشور تقبل کند.

۲- این اعلامیه ممکن است خصوصی یا عمومی باشد. اعلامیه خصوصی آن است که صلاحیت دیوان را فقط در مورد یک یا چند اختلاف معین که قبلاً بروز کرده است قبول کند و اعلامیه عمومی آن است که صلاحیت دیوان را بطور کلی در مورد کلیه اختلافات یا در مورد یک یا چند نوع مخصوص از اختلافات که بروز کرده یا ممکن است در آینده بروز کند قبول کند. هر دولتی در ضمن دادن اعلامیه ممکن است بند ۲ ماده ۲۶ اساسنامه را بخودی خود و بدون قرارداد خاص قبول کند. با این قید که در هر صورت این قبول صلاحیت هنگام طرف دعوی شدن با دولتهائی که مطابق بند ۲ ماده ۲۶ اساسنامه اعلامیه داده‌اند بدون موافقتنامه صریح قابل استناد نمی‌باشد.

۳- اعلامیه‌هائی که بموجب این قطعنامه صادر شود اصل آنها در بایگانی دبیرخان ضبط خواهد شد و نسخه‌های مصدق آن از طرف دفتر دیوان برای دولتهای قبول‌کننده اساسنامه دیوان و برای دولتهای دیگر که مطابق این قطعنامه اعلامیه داده‌اند و برای دبیرکل ارسال خواهد شد.

۴- شورای امنیت حق لغاء یا اصلاح این قطعنامه را بوسیله یک قطعنامه دیگر که به موقع خود برای دیوان ارسال خواهد شد برای خود حفظ می‌کند. با وصول قطعنامه مؤخر اعلامیه‌های موجود تا جایی که قطعنامه مؤخر مقرر بدارد از اثر خواهد افتاد مگر در مورد اختلافاتی که قبلاً در دیوان طرح شده باشد.

۵- کلیه مسائل مربوط به تشخیص اعتبار یا اثر هر اعلامیه‌ای که طبق این قطعنامه صادر شود تابع تصمیم دیوان خواهد بود. (دکتر محمد خاور صص ۸۸ و ۸۷).

می‌رسد. ولی دولتهای غیرقبول‌کننده اساسنامه فقط مقررات صلاحیتی دیوان را قبول می‌کنند نه تمام اساسنامه را و به جای سندی که به تصویب مراجع صلاحیت‌دار داخلی رسیده باشد فقط يك اعلامیه از طرف آن دولت داده می‌شود که ممکن است عمومی یا خصوصی باشد.

۲- دولتهای قبول‌کننده اساسنامه اسناد قبول اساسنامه را به دبیرخانه ملل متحد تسلیم می‌کنند و این اسناد طبق ماده ۱۰۲ منشور ثبت و منتشر می‌شود ولی دولتهای غیرقبول‌کننده، اعلامیه عمومی یا خصوصی خود را به دفتر دیوان می‌دهند.

۳- دولتهای قبول‌کننده اساسنامه در پرداخت کلیه مخارج دیوان به میزانی که مجمع عمومی تعیین می‌کند شرکت می‌کنند ولی دولتهای غیرقبول‌کننده اساسنامه در هر موردی که طرف دعوی واقع شوند آنهم به میزانی که خود دیوان تعیین می‌کند در پرداخت مخارج مربوط به آن مرافعه شرکت می‌کنند.^(۲)

بین دولتهای قبول‌کننده اساسنامه و دولتهای غیرقبول‌کننده اساسنامه از نظر وضعیت آنها در مقابل دیوان تفاوت‌های ذیل وجود دارد:

شرایطی که برای الحاق سان‌مارینو و لیشتن اشتاین به اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری تعیین شد مشابه شرایط تعیین شده برای سوئیس می‌باشد.^(۱) لذا سه نوع از دولتها حق رجوع به دیوان را دارند:

۱- دولتهای عضو ملل متحد.
 ۲- دولتهای غیرعضو ملل متحد که اساسنامه دیوان را قبول کرده‌اند.
 ۳- دولتهایی که اساسنامه را پذیرفته‌اند ولی طبق قطعنامه ۱۵ اکتبر ۱۹۴۶ شورای امنیت حق مراجعه به دیوان را به دست خواهند آورد.

هرچند که بین دولتهای غیرقبول‌کننده اساسنامه و دولتهای قبول‌کننده اساسنامه از نظر تعهدات و وضع رجوع به دیوان تفاوت‌هایی وجود دارد ولی امکان مراجعه آنها به دیوان در صورت قبول تعهدات مندرج در قطعنامه شورای امنیت فراهم است. تفاوت تعهدات این دو نوع دولتها در چیست؟

«۱- دولتهای قبول‌کننده اساسنامه تمام مقررات اساسنامه را مانند يك عضو ملل متحد قبول می‌کنند و در این باب سندی تنظیم می‌شود که به امضای دولت مربوطه و به تصویب مراجع صلاحیت‌دار داخلی

(۱)- دکتر محمد خاور- صفحه ۸۸، متذکر می‌گردد لیشتن اشتاین در ۱۴ اوت ۱۹۹۰ به سازمان ملل متحد راه یافت: منبع خبر مجله تحقیقات حقوقی (s,Res.663-14 aout 1990-A,Res,45,18/Sep. 1990) شماره ۱۱-۱۲ دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، پاییز و زمستان ۷۱، بهار و تابستان ۷۲، صفحه ۵۵۵.

(۲)- دکتر محمد خاور، صص ۸۹-۹۰.

است هرچند در مورد دولتهای غیرقبولکننده اساسنامه تصیفات در نظر گرفته شده است ولی این محدودیتها مانعی جدی برای مراجعه این کشورها به دیوان نیست. در حال حاضر با توجه به تحولات اخیر سیاسی در جهان و پایان یافتن جنگ سرد و بخصوص پس از صدور رأی محکومیت ایالات متحده در دعوی نیکاراگوئه علیه آمریکا توجه عموم دولتها بخصوص کشورهای جهان سوم به دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان مرجعی برای احقاق حق در جهان متلاطم کنونی جلب شده است.

فصل اول

تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری

و ویژگیهای آن

در اینجا مراد از تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری احکامی است که «دیوان» در قضایای ترافعی و مشورتی صادر می‌کند که به آن حکم یا رأی می‌گوییم. «دیوان» هنگامی که به يك قضیه

«۱- وضع کشورهای غیرقبولکننده اساسنامه از نظر حق رجوع به دیوان متزلزل است زیرا در هر لحظه‌ای شورای امنیت می‌تواند به موجب قطعنامه جدیدی شرایط قبلی را تغییر دهد و اعلامیه‌ای عمومی یا خصوصی دولتهای مزبور را کلاً یا جزئاً فاقد اثر و اعتبار کند.

۲- دولتهای قبولکننده اساسنامه اعم از اینکه عضو ملل متحد باشند یا نباشند در مقابل دیوان امتیازاتی دارند، یعنی حق دارند در انتخاب قضات دیوان شرکت کنند، در مرافعاتی که در دیوان مطرح است به‌عنوان ثالث وارد شوند و در صورت پذیرفتن صلاحیت اجباری، سایر دولتهای قبولکننده صلاحیت اجباری را (طبق محدودترین صورتی که از اقتران دو اعلامیه قبول صلاحیت اجباری به‌وجود می‌آید) به دیوان بکشانند، ولی دولتهای غیرقبولکننده اساسنامه از مزایای فوق محروم هستند.^(۱)

نظر به ملاحظات فوق مراجعه به دیوان برای کلیه کشورهای جهان میسر

(۱) - دکتر محمد خاور، ص ۹۱، باید متذکر شد غیر از مواردی که دولتها اختلافات خود را در دیوان اقامه می‌کنند در مورد اختلافات ناشی از معاهدات بین‌المللی نیز می‌توان به دیوان صلاحیت اعطاء نمود. مشروط بر آنکه این معاهدات دارای شرط داورى *Compromissory Clause* که چنین امری را مقرر دارد، باشد. امروزه مقدار زیادی از معاهدات بین‌المللی دارای شرطی هستند که به «دیوان» نسبت به مسائلی که از تفسیر و اجرای موافقتنامه‌ها ناشی شود صلاحیت می‌دهد مانند کنوانسیون راجع به اختلافات مربوط به سرمایه‌گذاری مورخ ۱۹۶۵ *Convention on Investment Disputes* و کنوانسیون منع تبعیض نژادی در همه اشکال.

International convention on the Elimination of all Forms of racial Discrimination.

و کنوانسیون لاهه راجع به هواپیماریایی مورخ ۱۹۷۰.

Hague convention of Hijacking.

دولتها سرانجام روزی پایان پذیرد و اختلاف جای خود را به تفاهم دهد.^(۴)

یکی از اهداف تأسیس سازمانهای بین‌المللی جهانشمول چون جامعه ملل و سازمان ملل متحد در درجه نخست حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و در مراحل بعدی هموار کردن راه همکاریهای بین‌المللی برای رسیدن به یک جامعه بدون تنش بوده است و برای رسیدن به این هدف باید تدابیری اندیشیده شود که به اختلاف بین دولتها سریعاً رسیدگی شده و حکم صادره نیز قطعی و لازم‌الاجراء بوده و در نهایت با حسن نیت به اجراء گذاشته شود. در حقوق داخلی کشورها نیز برای اینکه نزاع بین افراد از طریق قضائی فیصله یابد مقرراتی وضع شده و در نهایت هر اختلاف باید سرانجامی یافته تا نظم عمومی حفظ گردد. بدیهی است که امکان دارد نتیجه همه دادرسی‌ها براساس عدالت نباشد و امکان اشتباه در هر حکمی وجود داشته باشد ولی همین امکان در دادرسی‌های مجدد نیز

ترافعی رسیدگی می‌نماید حکمی را که در نهایت برای حل و فصل اختلافات فیما بین دولتها صادر می‌کند «حکم ترافعی» نامند. دیوان ممکن است در هر مسئله حقوقی به تقاضای هر رکن یا سازمان یا مؤسسه‌ای که منشور ملل متحد (مجمع عمومی) به او اجازه چنین تقاضایی را می‌دهد، رأی مشورتی صادر نماید.^(۱) هرکدام از این آراء دارای خصوصیات و ویژگیهایی است که نیاز به بررسی دارد.

۱- ویژگی و آثار آرای ترافعی دیوان

بین‌المللی دادگستری

احکام ترافعی دیوان بین‌المللی دادگستری قطعی و غیرقابل استیناف می‌باشد.^(۲) و فقط درباره طرفین اختلاف و در موردی که موضوع حکم بوده الزام‌آور است.^(۳) حکم ترافعی صادره از سوی «دیوان» اعتبار امر مختومه را دارد، چرا که مصلحت حفظ صلح و همکاریهای بین‌المللی ایجاب می‌نماید که اختلافات بین

(۱)- ماده ۶۵ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری.

(۲)- ماده ۶۰ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری.

(۳)- ماده ۵۹ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری.

(۴)- هرچند ماده ۶۰ اساسنامه دیوان، آرای دیوان را قطعی و غیرقابل استیناف اعلام کرده است ولی مانعی برای درخواست تفسیر از آرای خود ایجاد نکرده است. براساس ماده ۶۰ اساسنامه در صورت بروز اختلاف در مورد معنی و حدود حکم، دیوان می‌تواند به درخواست هرطرفی از اطراف دعوی رأی خود را تفسیر نماید. تفسیر رأی به معنای تجدیدنظر نمی‌باشد. اگر رأی اصلی توسط شعبه‌ای از دیوان صادر شده باشد تفسیر نیز توسط همان شعبه به عمل می‌آید. دولتی که تقاضای تفسیر دارد تقاضای خود را بصورت یک دادخواست به دیوان یا شعبه تسلیم می‌نماید. چنانچه دولت ثالثی به لحاظ علائقی که دارد وارد در دعوی دو دولت دیگر شود و پس از صدور رأی از سوی دیوان، از رأی صادره تقاضا تفسیر شود. تفسیری که به موجب حکم دیوان به عمل می‌آید، در مورد کشور ثالث نیز الزام‌آور خواهد بود. (بند ۲ ماده ۶۳ اساسنامه دیوان).

است... «لذا رأی صادره از سوی دیوان پژوهش ندارد و تقاضای تفسیر از آراء دیوان به منزله استیناف یا رسیدگی ماهوی مجدد نیست. اعاده دادرسی نیز استیناف محسوب نمی‌شود بلکه یک تأسیس حقوقی جداگانه است که در ماده ۶۱ اساسنامه دیوان به آن اشاره شده است. دیوان بین‌المللی دادگستری یک دادگاه جهانی است و بالاتر از آن دادگاهی وجود ندارد تا محکوم علیه بتواند به آن دادگاه مراجعه کرده و از حکم دیوان تقاضای استیناف نماید و بدیهی است که از خود دادگاهی که رأی صادر کرده است نیز نمی‌توان تقاضای تغییر دادن رأی را نمود فقط ماده ۶۱ اساسنامه دیوان موارد محدود و مشخصی را که با شرایط مخصوصی بتوان از رأی صادره تقاضای اعاده دادرسی نمود در نظر گرفته است و تاکنون نیز از هیچ یک از احکام دیوان تقاضای اعاده دادرسی نشده است.

ناگفته نماند هرچند رأی قطعی و بدون فرجام دیوان جز برای کشورهای که طرف اختلاف بوده‌اند لازم الاجراء نیست ولی در تکامل قواعد حقوق بین‌الملل تأثیر فراوان داشته و مورد بحث و بررسی دانشمندان حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد و از سویی تأثیر آن را بر روی افکار عمومی جهانیان نباید نادیده انگاشت.

ممکن است وجود داشته باشد. نفع عموم در این است که رسیدگی به دعوی پایانی داشته باشد و پس از صدور حکم قطعی طرح مجدد آن ممنوع شود. پس از صدور حکم قطعی در مورد موضوعی که مورد اختلاف است لازم است که اصحاب دعوی از حکم تمکین نمایند. متضرر از حکم تنها می‌تواند از طرق قانونی تقاضای فسخ حکم را نماید و حق ندارد مجدداً همان موضوع را در دادگاه مطرح نماید به این امر اعتبار امر مختوم یا اعتبار قضیه محکوم‌بها گفته می‌شود. بین «اعتبار قضیه محکوم‌بها» و حاکمیت امر مختوم فرق هست:

«هنگامیکه رأی وصف قطعی می‌یابد، هیچ دادگاهی حق استماع مجدد دعوی را ندارد منتهی هنوز هم اعتبار حکم موقت است زیرا احتمال دارد که دادگاه بالاتر حکم را نقض نماید. در مورد چنین حکمی از اصطلاح اعتبار قضیه محکوم‌بها استفاده می‌شود ولی هنگامیکه از اصطلاح «حاکمیت امر مختوم» استفاده می‌شود مراد آن هنگامی است که دعوی مختومه شده و حکم از راههای اعتراض و تجدیدنظر و فرجام قابل شکایت نباشد.»^(۱)

ماده ۶۰ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری اشعار می‌دارد:

«احکام دیوان قطعی و غیرقابل استیناف

(۱) - دکتر ناصر کاتوزیان، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی از انتشارات کانون وکلای دادگستری،

اگر اختلاف با اعمال زور از سوی یکی از طرفین اختلاف حل شود و یا طرفین با همدیگر سازش نمایند، عملی که برای پایان دادن به اختلاف صورت گرفته است به معنی خاص کلمه «عمل قضائی» نامیده نمی‌شود.

اعتبار امر مختوم به تمام آراء قضائی اعم از قرار و حکم تعلق می‌گیرد. همانگونه که احکام قضائی ترافعی دیوان قطعی و غیرقابل پژوهش و لازم‌الاجراست قرارهایی که دیوان صادر می‌نماید از همین خصوصیتها برخوردارند. بعنوان مثال دستور موقت دیوان^(۱) به محض صدور لازم‌الاجراست و قطعی، هرچند که ممکن

آرای صادره از سوی «دیوان» در صورتی از اعتبار امر مختوم برخوردار است که رأی در مورد امور ترافعی باشد و موضوع اختلاف را به طور قطعی فصل کند و بخش اصلی و حاکمه رأی باشد. هدف از رسیدگی «دیوان» به يك اختلاف حقوقی بین دولتها آن است که به موضوع اختلاف پایان داده شود. هرگاه دو دولت درباره يك مسئله حقوقی دو ادعای متعارض داشته باشند می‌گوییم بین دو دولت درباره فلان قضیه اختلاف وجود دارد. وظیفه «دیوان» بررسی ادعای طرفین و حل و فصل دعوی است و «دیوان» نتیجه رسیدگی خود را در قالب رأی قضائی بیان می‌کند.

(۱) - «قرار» به تصمیم دادگاه در امر ترافعی که کلاً یا بعضاً قاطع خصومت نباشد اطلاق می‌شود. قرار نوعی از رأی است. به یکی سری از قرارها «قرار اعدادی» می‌گویند: اعداد، به معنی آماده کردن است. قرار اعدادی قرار است برای آماده کردن مقدمات صدور حکم از قبیل قرار رسیدگی به دلائل (قرار رجوع به کارشناس، قرار رسیدگی به اصالت سند و مانند اینها) عدول از این قرارها جایز است. قرار دستور موقت یکی از قرارهای اعدادی است که دیوان براساس ماده ۴۱ اساسنامه صادر می‌نماید. هدف از صدور قرار دستور موقت انجام اقداماتی است که باید به قید فوریت برای محفوظ ماندن حقوق طرفین به عمل آید. ماده ۴۱ اساسنامه دیوان مقرر می‌دارد:

«۱- دیوان بین‌المللی دادگستری اختیار دارد در صورتی که تشخیص دهد که اوضاع و احوال ایجاب می‌کند اقداماتی را که باید برای حفظ حقوق طرفین موقتاً بعمل آید انجام دهد.

۲- تا صدور حکم قطعی، تعیین این اقدامات باید فوراً به طرفین اختلاف و به شورای امنیت ابلاغ گردد.»
 مواد ۷۲ الی ۷۸ آئین دادرسی دیوان مصوب ۱۹۷۸ به چگونگی صدور قرار دستور موقت پرداخته است. ماده ۷۴ آئین دادرسی دیوان با اعلام این مطلب که رسیدگی به تقاضای صدور دستور موقت مقدم بر تمام دعوی دیگر بوده و اگر دیوان در حال تشکیل نباشد اعضای دیوان به قید فوریت برای رسیدگی به این تقاضا از طرف دیوان دعوت خواهند شد و نیز تذکر این مطلب که رئیس دیوان تا تشکیل جلسه دیوان می‌تواند از طرفین بخواهد اقداماتی را انجام دهند که دادگاه را قادر سازد که در صورت صدور دستور موقت، دستورش مفید و مؤثر باشد، هم به فوریت رسیدگی به تقاضای دستور موقت اشاره نموده و هم از فحوائ کلام الزام آور بودن دستور موقت استنباط می‌شود. «دیوان» رأساً در صورت تشخیص خود می‌تواند حتی بدون اینکه تقاضائی از او بشود، دستور موقت صادر نماید و یا در اثنای رسیدگی در هر زمانی رأساً تصمیم بگیرد با توجه به شرایط دعوی و قرائن موجود لازم است اقداماتی را علیه يك یا همه طرفین دعوی اتخاذ نماید و نیز دیوان ممکن است نسبت به قسمتی از تقاضای صدور دستور موقت اتخاذ تصمیم کرده و قسمتی دیگر از تقاضا یا همه تقاضا را رد نماید و خود دست به اقدامات دیگری که مصلحت بدانند بزند. البته رد تقاضای دستور موقت مانع از این نخواهد بود که طرفی که درخواستش رد شده تقاضای دیگری با دلائل جدید جهت صدور دستور موقت، تقدیم نماید. دیوان در دعوی متعددی که رسیدگی نموده است قرار دستور موقت صادر کرده است از جمله می‌توان به دعوی «شرکت نفت ایران و انگلیس «دعوی» فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در نیکاراگوئه و علیه آن «قضیه (اعضای سیاسی و کنسولی ایالات متحده آمریکا در تهران) و قضیه «اینترهندل» اشاره نمود.

در دعوی نیکاراگوئه علیه آمریکا که در ماه آوریل ۱۹۸۴ طی دادخواست دولت نیکاراگوئه تسلیم دیوان شد، نیکاراگوئه در ضمن دادخواست خود براساس ماده ۴۱ اساسنامه دیوان تقاضا نمود که دیوان تا صدور رأی نهایی قرار دستور موقت صادر نماید.

دیوان تقاضای نیکاراگوئه را موجه تشخیص داد و در قرار مورخه ۱۰ مه ۱۹۸۴ مبادرت به صدور دستور موقت و بعضی اقدامات تأمینی نمود تا از وخامت بیشتر اوضاع جلوگیری نماید.^(۲)

در قضیه «اعضای سیاسی و کنسولی ایالات متحده آمریکا در تهران» که به دنبال اشغال سفارت و کنسولگریهای آمریکا در تهران و تبریز و شیراز و گروگانگیری بازداشت اعضای سفارت و کنسولگری براساس دادخواست ۲۹ نوامبر ۱۹۷۹ آمریکا علیه ایران تقدیم دیوان شد. آمریکا از «دیوان» درخواست نمود که ابتدا قرار موقت صادر نماید. دیوان در ۱۵ دسامبر ۱۹۷۹

است «دیوان» در رأی نهایی و به عبارت دیگر در تصمیم نهایی خود برخلاف دستور موقت صادره، اتخاذ تصمیم نماید. به عنوان مثال در «قضیه شرکت نفت ایران و انگلیس» دیوان بین‌المللی دادگستری براساس تقاضای دولت انگلستان در ۵ ژوئیه ۱۹۵۱ با اکثریت آراء دستور موقتی صادر نمود و از طرفین دعوی خواست که دستور دادگاه را اجراء نمایند. قضات اقلیت یعنی وینیارسکی لهستانی و عبدالحمید بدوی پاشای مصری اعتقاد داشتند که ماده ۴۱ اساسنامه صلاحیت مطلق برای صدور دستور موقت به دیوان نداده است و دیوان وقتی که صلاحیت خود را احراز کرده باشد یا اینکه احتمال قوی بدهد که صلاحیت خود را احراز خواهد کرد می‌تواند دستور موقت صادر کند. صرف امکان احراز صلاحیت با تردید یا احتمال ضعیف کافی نیست که دیوان را صالح برای صدور دستور موقت کند.^(۱)

(۱) - محمد خاور - صلاحیت دیوان لاهه - صص ۳۵۲ - ۲۵۱.

(۲) - خلاصه قرار موقت دیوان چنین بود:

«۱- آمریکا باید هرگونه اقدام، ایجاد محاصره یا محدودیت و یا در مخطره انداختن دسترسی به نیکاراگوئه به ویژه مین‌گذاری بنادر را فوراً متوقف سازد، ۲- حاکمیت و استقلال سیاسی نیکاراگوئه مانند هر دولت دیگری در جهان باید محترم شمرده شود و نباید با توسل به اقدامات نظامی و شبه نظامی نقض گردد، در این زمینه احترام به دو اصل از اصول حقوق بین‌الملل یعنی عدم استفاده از زور و تهدید به استفاده از آن، در روابط بین‌المللی و همچنین عدم مداخله در امور داخلی دیگر دولتها الزامی است، ۳- ایالات متحده آمریکا و نیکاراگوئه نباید به اقدامی متوسل شوند که اوضاع را وخیم‌تر کند.» برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به مجله حقوقی شماره هشتم از انتشارات دفتر خدمات حقوقی بین‌الملل بهار، تابستان ۱۳۶۶ صص ۱۲۱ الی ۱۵۶ تحت عنوان:

«بررسی اجمالی اختلاف ایالات متحده آمریکا، نیکاراگوئه در دیوان بین‌المللی، ۱۹۸۶، نوشته دکتر رضا فیوضی.

علیه آمریکا هرچند دستور موقت از سوی دیوان صادر گردید و در اصل دعوی نیز دیوان زای برمحکومیت آمریکا صادر نمود، محکوم علیه نه دستور موقت را اجرا کرد و نه از حکم دیوان تمکین کرد و با شکایت نیکاراگوئه به شورای امنیت، نماینده آمریکا با استفاده از «وتو» اجازه تصمیم‌گیری به «شورای امنیت» نداد. نیکاراگوئه ناچار موضوع را در «مجمع عمومی» مطرح کرد و با وجود صدور دو قطعنامه از سوی «مجمع عمومی» باز دولت آمریکا وقعی به موضوع ننهاد در نهایت با تغییر رژیم سیاسی در نیکاراگوئه دولت جدید دعوی خود را از دیوان مسترد نمود. در قضیه «اعضای دیپلماتیک» کنسولی سفارت آمریکا در تهران، دولت انقلابی ایران به دستور موقت دیوان توجه نکرد و «دیوان» در نهایت حکم بر محکومیت ایران صادر ولی دو دولت با عهدنامه الجزایر سعی در رفع اختلافات فیما بین نمودند.

هرچند در موارد فوق‌الذکر دستور موقت‌های صادره از سوی دیوان بلااجرا ماند ولی این امر دلیل بر الزام‌آور نبودن دستور موقت صادره از سوی دیوان

قرار موقت صادر کرد و از ایران خواست که گروگانها را آزاد نموده و محل سفارت را فوراً از اشغال خارج نماید.

در دعوی «اینترهندل» که سوئیس علیه آمریکا مطرح کرد، سوئیس دادخواست خود را در اول اکتبر ۱۹۵۷ به دیوان تقدیم کرد و دو روز بعد از «دیوان» خواست تا قرار موقت برای حمایت از داراییهای تصرف شده «اینترهندل» توسط دولت آمریکا صادر نماید.

در ۲۴ اکتبر ۱۹۵۷ محکمه طی قرارری که صادر نمود درخواست سوئیس را رد کرد.^(۱)

باتوجه به رویه دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای فوق‌الذکر ملاحظه می‌شود در دعوی نخست یعنی قضیه «شرکت نفت ایران و انگلیس» با وجود صدور دستور موقت، دولت ایران از اجرای دستور موقت خودداری کرد و با شکایت انگلیس و مطرح شدن موضوع در شورای امنیت (باتوجه به ماده ۹۴ منشور) نهایتاً در حین رسیدگی به شکوائیه انگلستان به واسطه صدور قرار عدم صلاحیت از سوی دیوان، موضوع خاتمه یافته تلقی گردید و شورای امنیت تصمیمی در مورد شکایت انگلستان اتخاذ ننمود. در دعوی نیکاراگوئه

(۱) - «دیوان» در قرار ۲۴ اکتبر ۱۹۵۷ اعلام نمود:

«در پرتو اطلاعات به دست آمده نیازی برای صدور دستور موقت وجود ندارد.» و در نهایت در حکم ۲۱ مارس ۱۹۵۹ نظر داد که «دادخواست سوئیس قابل پذیرش نیست، زیرا «اینترهندل» ابتدائاً کلیه راههای قانونی مراجعه به محاکم داخلی آمریکا را که در دسترس داشته است طی نکرده است.»

هدف از دستور موقت «انجام اقداماتی است که باید به فوریت برای محفوظ ماندن حقوق طرفین موقتاً به عمل آید»^(۱) اگر دستور موقت الزام‌آور نباشد نقض غرض شده و اساساً هدف ذکر شده در ماده ۴۱ اساسنامه دیوان به دست نمی‌آید. حال اگر یکی یا هر دو طرفین دعوی واقعی به دستور موقت نهنند آیا می‌توان آنها را به اجبار وادار به تمکین نمود؟ عقیده رایج براین است که شورای امنیت فقط در مورد احکام صادره از سوی دیوان حق دخالت دارد و مستتکف از اجرای حکم را بنا به مورد با صدور توصیه‌نامه دعوت به اجرای حکم نموده و یا اگر ضرورت دانست اقدام حادثری به عمل آورد تصمیم مقتضی اتخاذ خواهد نمود و این حق به شورای امنیت در مورد دستور موقت داده نشده است، چون نص صریح بند ۲ ماده ۹۴ منشور ملل متحد از «حکم دیوان» سخن می‌گوید نه از هر «تصمیمی» که دیوان اتخاذ می‌نماید، ولی این امر نمی‌تواند به بی‌تفاوتی دیوان نسبت به عدم تمکین دولتها در مخالفت به اجرای دستور موقت منجر گردد. «دیوان» در رأی ماهیتی خود^(۲) معمولاً به سرزنش کشور مستتکف می‌پردازد و اختیار دارد تصمیم مقتضی اتخاذ نماید.

«مورد قابل توجهی از عدم تمکین در

نمی‌باشد، از طرفی گفته شد دیوان ممکن است ابتدائاً مبادرت به صدور دستور موقت نماید ولی در نهایت خود را صالح به رسیدگی به اصل دعوی نداند و قرار عدم صلاحیت صادر نماید، برخلاف رویه‌ای که در محاکم داخلی کشورها وجود دارد و تا زمانی که دادگاه خواهان را با توجه به مستندات ارائه شده ذیحق تشخیص ندهد از صدور دستور موقت خودداری خواهد کرد، رویه «دیوان» نشان داده است که عدول از دستور موقت با صدور قرار عدم صلاحیت صورت گرفته است به عبارت دیگر «دیوان» در صدور دستور موقت به این امر نمی‌پردازد که آیا برای رسیدگی به اصل دعوی صلاحیت دارد یا خیر، بلکه چنانچه مصلحت ایجاب نماید قبل از اینکه به بررسی صلاحیت خود پردازد برای جلوگیری از هرگونه تنش بین طرفین دعوی ابتدائاً دستور موقت را صادر می‌نماید و اگر در رسیدگی‌های بعدی خود را صالح ندانست قرار عدم صلاحیت خود را صادر می‌نماید و پس از صدور قرار عدم صلاحیت، دستور موقت نیز ملغی‌الاثرب می‌شود مانند قضیه «شرکت نفت ایران و انگلیس» ولی این امر دلیل بر اختیار دولتهای طرف دعوی در قبول یا رد دستور موقت نمی‌باشد.

(۱) - ماده ۴۱ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری.

دهد؟ این بحث از آنجا ناشی می‌شود که دیوان در صدور دستور موقت تنها صلاحیت را به صورت ابتدائی^(۱) رسیدگی می‌کند و رسیدگی جدی‌تر را به هنگام ورود در ماهیت دعوی موکول می‌کند.

این روش می‌تواند به زیان خواننده‌ای که برای رد صلاحیت دیوان دلائل قانع‌کننده‌ای دارد تمام بشود. بنظر می‌رسد این استدلال بطور کلی قانع‌کننده نباشد. اگر دیوان قانع شده است که دستور موقت تحت شرایط دعوی لازم‌الصدور و توجیه‌پذیر است باید تضمیناتی نیز در جهت اجرای آن نسبت به دولت مستنکف داشته باشد. خسارتهای ناشی از عدم تمکین مثلاً خودداری از خروج از سرزمینهای مورد اختلاف یا دست کشیدن از اقدامات خصمانه ممکن است واقعی و حتمی‌الوقوع باشد. قبول داریم که دیوان در مسئله اجراء مواجه با محدودیت است لکن همواره می‌تواند سرزنش و توبیخ جدی خود را از عدم تمکین اعلام نماید. بسنده کردن به ذکر این نکته که دولتی از اطاعت سرباز زده است تأثیر بازدارنده‌ای بردوش دولت خاطی نخواهد گذشت، نتیجه آنکه اقتدار نظام قضائی تضعیف می‌شود.^(۲)

قضیه (گرونگیری تهران) اتفاق افتاد و ایران از اجرای اقداماتی که دیوان در دستور مورخه دسامبر ۱۹۷۹ خود خواستار شده بود خودداری کرد. رأی ماهیتی دیوان در ماه مه ۱۹۸۰ مشتمل بر سرزنش ایران صادر شد. در دو مورد دیگر عدم تمکین یکی توسط ایسلند و دیگری توسط فرانسه، دیوان صرفاً به ذکر اینکه این دولتها تمکین نکرده‌اند اکتفا کرد. هرچند دیوان در قبال عدم اجرای دستورات موقت خود، بیش از سرزنش اقدام دیگری تحمیل نکرده است صحیحاً استنباط می‌شود که اختیار تحمیل هزینه‌ها و خسارات ناشی از عدم تمکین را در حکم نهایی داشته باشد. البته تحمیل تضمیناتی معقول است که منجر به اجرای دستور موقت شود تا آنچه که صرفاً جنبه تنبیه داشته باشد. درخصوص نقض جدی توسط هریک از طرفین، یک راه‌حل مناسب می‌تواند محروم کردن مستنکف از جبران خسارت در رأی نهایی در صورت برنده شدن در دعوی باشد. درخصوص عدم تمکین یک دولت خواننده این سؤال پیش می‌آید که آیا دیوان می‌تواند تردیدهای طرح شده در باب صلاحیت را مورد ملاحظه و توجه قرار

(1)- Primafacie.

(2)- Schachter-oscar-International law in theory and practice. Martinus Nijhoff publishers-DorDecht, Boston, London, 1990, Pp/231-232.

دعوی نبوده و با ماهیت دعوی کاملاً در ارتباط نباشد. قرارهای اعدادی یا شکلی که دیوان صادر می‌نماید قوه الزام‌آوری دارند ولی قرارهای دیوان مانند احکام آن قدرت اجرایی ندارند هرچند که دارای قوت اجباری هستند.

۲- ویژگی و آثار نظرات مشورتی

دیوان بین‌المللی دادگستری

با عنایت به تواناییها و صلاحیت‌های علمی و حقوقی اعضای دیوان بین‌المللی دادگستری برای آنکه مشکلات حقوقی سازمانهای بین‌المللی حل شود براساس ماده ۹۶ منشور ملل متحد به سازمانهای بین‌المللی اجازه داده شده که تحت شرایط خاصی بتوانند از دیوان تقاضای رأی مشورتی نمایند. این حق به مجمع عمومی و شورای امنیت صراحتاً داده شده و به سایر ارکان ملل متحد و مؤسسات تخصصی در صورت صدور اجازه از سوی مجمع عمومی اجازه داده شده است که بتوانند در مورد مسائل حقوقی مطروحه در حوزه فعالیت‌هایشان از دیوان نظر مشورتی بخواهند. ماده ۹۶ منشور ملل متحد مقرر می‌دارد:

۱- مجمع عمومی، یا شورای امنیت، می‌توانند درباره هر مسئله حقوقی از دیوان

نظر اسکارشاختر گویای این واقعیت است که نظام قضائی بین‌المللی فعلی در مورد اجرای احکام قضائی بطور اعم فاقد تضمین کافی است. وی در ادامه می‌افزاید:

«... طبق ماده ۴۱ اساسنامه، دیوان اختیار دارد اقداماتی را که برای حفظ حقوق طرفین موقتاً به عمل آید تعیین کند. استفاده از واژه (تعیین کند) به جای (دستور دهد) ناشی از محتاط بودن کسانی است که پیش‌نویس اساسنامه را تهیه کرده‌اند لکن نمی‌توان نتیجه گرفت که طرفین ملزم به انجام دستورات نیستند. همان‌گونه که قاضی الیاس اشاره کرده است دستورات موقت دیوان اعم از آنکه تحت عنوان (دستور) یا عناوین دیگر صادر شوند. بهر حال (تصمیم) دیوان بوده و به موجب ماده ۵۹ اساسنامه لازم‌الاتباع هستند. ماتلی هاتسن پس از مطالعه تاریخچه تصویب این ماده نتیجه می‌گیرد که مفهوم ماده الزام‌آور است و نه اختیاری. بطور خلاصه دستور حاوی اقدامات موقت مسلماً تصمیم دیوان است و دلیلی نیست که قوه الزام‌آور آن را منکر باشیم.^(۱)»

بطور کلی کلیه قرارهای «دیوان» مانند «احکام» تصمیم محسوب شده و الزام‌آور می‌باشند هرچند که قرار صادره قاطع

(1)- Schachter-oscar.o.p cit/232.

بین‌المللی دادگستری، درخواست نظر مشورتی نمایند.

۲- سایر ارکان ملل متحد و مؤسسات تخصصی که ممکن است احیاناً چنین اجازه‌ای از «مجمع عمومی» تحصیل کرده باشند نیز می‌توانند نظر مشورتی دیوان بین‌المللی را در مسائل حقوقی مطروحه در حدود فعالیت‌هایشان بخواهند.

فصل چهارم اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری در مواد ۶۵ الی ۶۸ به چگونگی صدور رأی مشورتی و شرایط درخواست چنین رأیی اختصاص یافته است: بند ۱ ماده ۶۵ اساسنامه اشعار می‌دارد:

۱- دیوان می‌تواند در هر مسئله قضایی به تقاضای هر سازمان یا مؤسسه‌ای که «منشور ملل متحد» به او اجازه چنین تقاضائی را می‌دهد و یا برطبق مقررات آن منشور می‌تواند این اقدام را به عمل آورد، رأی مشورتی بدهد.

بند ۱ ماده ۶۵ اساسنامه دیوان با عنایت به ماده ۹۶ منشور تنظیم گردیده و سازمانها و مؤسساتی را که می‌توانند چنین درخواستی را از دیوان بنمایند مشخص نموده است. این سازمانها و مؤسسات عبارتند از:

۱- مجمع عمومی ۲- شورای امنیت که این دو رکن می‌توانند رأساً تقاضای صدور

رأی مشورتی از دیوان بنمایند ۳- سایر ارکان ملل متحد ۴- مؤسسات تخصصی که این ارکان و مؤسسات باید قبلاً از مجمع عمومی سازمان ملل کسب اجازه نموده و سپس درخواست صدور رأی مشورتی را از دیوان بنمایند.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا در ماده ۹۶ منشور، کسب اجازه از مجمع عمومی برای درخواست رأی مشورتی از دیوان برای سایر ارکان ملل متحد و مؤسسات تخصصی ذکر گردیده است؟ آیا باتوجه به نقش دبیرکل سازمان ملل متحد و سایر ارکان ملل متحد و مؤسسات تخصصی در مسائل مختلف مربوط به حوزه فعالیت‌هایشان کسب اجازه از مجمع عمومی، ضرورت داشت که چنین قیدی در ماده ۹۶ منشور ملل متحد ذکر شده است؟

پاسخ پرسشهای فوق به اوضاع و احوال جهان در هنگام تدوین منشور برمی‌گردد و به اهمیتی که نویسنندگان منشور برای شورای امنیت و مجمع عمومی قائل بودند و برای این دو رکن اختیارات بیشتری در منشور قائل شدند و توجه به این مسئله که سایر ارکان و مؤسسات تخصصی در چارچوب مقررات بنیادین خود محصور شده و از حوزه فعالیت‌هایشان خارج نشوند. ولی این امر امروزه بخصوص

او داده شود. بند ۲ ماده ۶۶ اساسنامه مقرر می‌دارد:

«بعلاوه دفتردار باید به موجب ابلاغ مخصوص و مستقیم به هر دولتی که حق اقامه دعوی در دیوان و یا یک سازمان بین‌المللی که به تشخیص (دیوان) و یا در صورتی که دیوان به تشخیص رئیس دیوان، توانایی دادن اطلاعات لازم را داشته باشد اطلاع دهد که دیوان حاضر است در موعدی که رئیس دیوان معین می‌نماید اظهاریه‌های کتبی دریافت و یا بیانات شفاهی آنها را در جلسه علنی که برای این منظور تشکیل می‌یابد استماع کند.»

حال ممکن است دفتردار دیوان به تکلیف مقرر در بند ۲ ماده ۶۶ اساسنامه عمل ننماید و یا به هر علت دیگر ابلاغ مخصوص و مستقیم صورت نگیرد، به همین خاطر بند ۳ ماده ۶۶ اساسنامه پیش‌بینی نموده است که «اگر دولتی که ابلاغ مخصوص منظور در فقره دوم این ماده نسبت به او به عمل نیامده است بدان اظهاریه کتبی و یا به بیان توضیحات شفاهی اظهارمیل کند در مورد این تقاضا رأی «دیوان» قاطع خواهد بود.»

بدیهی است هر دولت یا سازمان بین‌المللی که حق اقامه دعوی در دیوان را داردممکن است تمایل داشته باشد در مورد اظهارات کتبی دولتهای دیگر یا سازمانهای

برای دبیرکل ملل متحد که روز به روز نقش مهمتری در صحنه سیاسی جهان ایفا می‌نماید بنظر غیرمنطقی می‌رسد و نیاز به تجدیدنظر در این خصوص احساس می‌شود، ولی این تجدیدنظر به نحوی باید به عمل آید که در عملکرد سازمان ملل متحد تأثیر منفی نداشته باشد.

در بند ۲ ماده ۶۵ اساسنامه دیوان آمده است:

«مسائلی که در مورد آن رأی مشورتی «دیوان» خواسته می‌شود باید در عرضحال کتبی بیان و در عرضحال مزبور آن مسائل باید با عبارت صریح شرح داده شود. هر نوع مدارکی که ممکن است موجب روشن کردن مسئله باشد باید به عرضحال ضمیمه گردد.»

تمهیداتی که برای درخواست صدور «رأی مشورتی» در نظر گرفته شده است به این خاطر است که باید «دفتردار دیوان فوراً عرضحالی را که به موجب آن درخواست رأی مشورتی به عمل آمده است به تمام دولتهایی که حق اقامه دعوی را در دیوان دارند ابلاغ نماید» (بند یک ماده ۶۶) نتیجه چنین ابلاغی این است که اگر دولتی که حق اقامه دعوی را در دیوان دارد یا یک سازمان بین‌المللی بخواهد اطلاعاتی را در خصوص موضوع کسب نماید و یا قصد دادن اطلاعاتی را داشته باشد فرصت این کار به

تا سرحد امکان مراعات نماید. (ماده ۶۸ اساسنامه).

نظرات مشورتی الزام‌آور نیستند ولی وزن قضایی دارند و به عنوان يك قاعدهٔ عمومی همواره مورد احترام بوده‌اند. این خصوصیت ویژه نظرات مشورتی بوده و باعث می‌شود که علیرغم مشورتی بودن نظرات اعلام شده مؤسسات تخصصی سازمان ملل و سایر ارکان ملل متحد و نیز دولت‌ها به این نظرات با دیدهٔ احترام نگریسته و برای آن ارزش قائل شوند. درخصوص «تجدیدنظر» از تصمیمات دیوان اداری سازمان ملل متحد گاهی این احساس وجود داشته که نظر مشورتی دیوان الزام‌آور است و در این مقام دیوان به نوعی نقش مرجع «استیناف» را بازی می‌کند. لکن آیینی که ذیل ماده ۱۱۷ اساسنامهٔ دیوان اداری سازمان ملل مقرر گشته است قاعده‌ای منحصر به خود و ویژه آن مورد است، و تردید است که فی‌الواقع متضمن معنای تجدیدنظر باشد. در عمل دیوان به سؤالاتی که نزدش مطرح می‌شود از طریق «کمیتهٔ نحوهٔ اجراء» پاسخ می‌دهد و حقیقتاً رأی را تجدیدنظر نمی‌کند، اعطای قدرت الزام‌آوری به آراء مشورتی برخلاف منشور و اساسنامهٔ دیوان است، بعلاوه مبانی لازم برای این کار ضعیف می‌باشد، زیرا پارگراف ۳ از ماده ۱۱ اساسنامهٔ

بین‌المللی، بحث و اظهارنظری بنماید که ممکن است در رأی مشورتی دیوان مؤثر باشد به این لحاظ می‌بایستی از نظریات دیگر دولت‌ها مطلع شده و فرصت کافی نیز برای اظهارنظر و بحث داشته باشد، لذا بند ۴ ماده ۶۶ اساسنامه با پیش‌بینی این مطلب مقرراتی وضع نموده است که لازم می‌باشد مورد توجه قرار گیرد:

«به دولت‌ها یا مؤسسه‌هایی که لوائح کتبی یا توضیحات شفاهی داده‌اند اجازه داده می‌شود که لوائح و توضیحات دولت‌ها یا سازمان‌های دیگر را به طریق و در مدتی که در هر مورد بخصوص از طرف دیوان و در صورت دایر بودن آن از طرف رئیس معین شود، مورد بحث و اظهارنظر قرار دهند و برای این منظور دفتردار در موعد مقتضی اظهاریه‌های کتبی را به دولت‌ها و مؤسساتی که خود آنها نیز اظهارهایی تقدیم داشته‌اند ارسال می‌دارد.»

دیوان رأی مشورتی خود را در جلسه علنی اعلام می‌دارد و مراتب قبلاً به دبیرکل و نمایندگان اعضاء سازمان ملل متحد و دولت‌های دیگر و به نمایندگان تأسیسات بین‌المللی که مستقیماً ذینفع می‌باشند اطلاع داده می‌شود (ماده ۶۷ اساسنامه) دیوان باید در حین اجرای وظایف مشورتی خود مقررات اساسنامه را درمورد اختلافات مطروحه‌ای که قابل اعمال می‌داند

جنوب غربی (نامیبیا) جمع آور کند و در سی‌ام ژانویه ۱۹۷۰ شورای امنیت اعلام کرد که حضور پیوسته آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است و کلیه اعمالی که پس از خاتمه قیمومت صورت پذیرفته است باطل می‌باشد.

شورای امنیت از همه دولت‌ها خواست که آفریقای جنوبی را تا زمانی که از نامیبیا خارج نشده است تحریم اقتصادی نمایند. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۷۰ شورای امنیت تصمیم گرفت نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری را درباره «نتایج حقوقی حضور پیوسته آفریقای جنوبی برای دولت‌ها در نامیبیا» اخذ نماید. دیوان در رأی مشورتی ۱۱ ژوئن ۱۹۷۱ نظر داد:

دیوان اداری به دبیرکل سازمان ملل قدرت خارق‌العاده‌ای برای اتخاذ تصمیم به اجراء یا عدم اجراء نظر دیوان اعطاء می‌نماید.^(۱) تأثیری که آرای مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در سیاست دولت‌ها و افکار عمومی ملتها برجای می‌گذارد انکارناپذیر است. بعنوان مثال می‌توان به رأی مشورتی دیوان که در ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱ صادر شد اشاره نمود. در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۶ مجمع عمومی تصمیم گرفت که قیمومت آفریقای جنوب غربی پایان یافته است و دولت آفریقای جنوبی هیچ حقی برای اداره این سرزمین ندارد. در سال ۱۹۶۹ شورای امنیت به آفریقای جنوبی اخطار کرد که دستگاه اداری خود را از سرزمین آفریقای

(۱) «کوردوا قاضی مکزیکی در رأی اقلیتی خود مربوط به آراء دادگاه اداری سازمان بین‌المللی کار راجع به شکایاتی که علیه یونسکو شده بود» در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۶ با دادن رأی مشورتی به شدت تمام مخالفت کرده است. کوردوا معتقد است که رأی مشورتی دیوان درباره این مسئله حقوقی در حقیقت انجام نادرسی استینافی است و برای اینکه استینافی بودن اقدامات دیوان را ثابت کند، طبع دعوی مطروحه در دادگاه اداری را بررسی مفصل و دقیق کرده و می‌گوید که تساوی اطراف دعوی موجود نیست بعلاوه حقوق اداری بین‌المللی را باید اجراء کرد در حالیکه در مراجعات فقط حقوق بین‌الملل را باید اجراء کرد. بعلاوه طبق مقررات ماده ۱۲ اساسنامه دادگاه اداری رأی مشورتی دیوان الزامی است در حالیکه رأی مشورتی دیوان طبعاً الزامی نیست و لذا اگر یونسکو موضوع تقاضای خود را به صورت کلی درمی‌آورد اشکال نداشت ولی چون به ماده ۱۲ مزبور اشاره کرده است اشکال دارد.

در پاسخ عقیده کوردوا باید گفت که چون دیوان به وضع سابق مسئله حقوقی کاری ندارد. لذا نمی‌توان اقدامات دیوان را رسیدگی استینافی تلقی کرد. درخصوص موافقت‌نامه‌های طرفین که در خارج بین خودشان مقرر کرده‌اند و بموجب آن موافقت‌نامه‌ها، رأی مشورتی دیوان را برای خودشان لازم‌الاتباع دانسته‌اند باید گفت که مفاد آنها دخلی به کار دیوان ندارد و طبع ذاتی رأی مشورتی دیوان را تغییر نمی‌دهد، زیرا لازم‌الاتباع شدن رأی مشورتی، مربوط به اراده خودشان است و تصمیم دیوان در آن مداخله‌ای ندارد. از دیوان تقاضا شده است که درباره یک مسئله حقوقی رأی مشورتی بدهد. تحقیق درخصوص سابقه امر و تأثیری که برآن خواهد داشت ارتباطی به وظیفه مشورتی دیوان ندارد و چون موضوع تقاضا یک مسئله حقوقی است دیگر کافی است خواه کلی باشد و خواه معین و مشخص. (رأی ۲۸ مه ۱۹۴۸ درباره تفسیر ماده ۴ منشور). صرفنظر از مسائل فوق قبول عقیده کوردوا دایره فعالیت دیوان را محدود می‌سازد در حالیکه یکی از وظایف دیوان همانطور که در قطعنامه ۱۷ نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی قید شده است کمک به توسعه و ترقی و تکامل حقوق بین‌الملل می‌باشد. به نقل از: (صلاحیت دیوان لاهه - دکتر محمد خاور - صفحات ۴۰۴ الی ۴۰۷).

حکم. هر حکمی که از سوی مراجع قضائی بین‌المللی صادر می‌شود دارای یک «مقدمه» و نیز یک سری استدلالات قضائی» و در نهایت یک «نتیجه» است. در قسمت نتیجه حکم، مفاد اجرایی حکم نهفته است.

دادگاه بین‌المللی پس از صدور حکم و اعلام نظر خود وظیفه‌ای جهت اجرای حکم ندارد، چرا که برخلاف محاکم قضایی داخلی که پس از صدور حکم دارای تشکیلاتی قانونی برای اجرای حکم صادره هستند در حقوق بین‌الملل یک نهاد اجرایی که وظیفه اجرای حکم را به عهده داشته باشد وجود ندارد.

فقدان ضمانت اجرای مناسب به عنوان مهمترین ضعف حقوق بین‌الملل در سطح جهان تلقی می‌شود. به همین نحو در مسئله اجرای احکام بین‌المللی این ضعف بیشتر نمایان می‌شود. تأکید مؤکد در منشور سازمان ملل متحد بر حل و فصل دعاوی از طرق مسالمت‌آمیز است و نه کاربرد زور در مقابل زور، فقط دو ماده به صورت معین به مسئله عدم تمکین اختصاص یافته است. یکی ماده ۶ منشور ملل متحد است که مجمع عمومی را مجاز می‌دارد (ولی مکلف نمی‌کند) تا براساس توصیه شورای امنیت دولت خاطی را اخراج کند، مورد دیگر بند ۲ از ماده ۹۴ است که راجع است به زمانی که یکی از اعضاء از تمکین به رأی دیوان

حضور پیوسته آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است و آفریقای جنوبی وظیفه دارد فوراً تسلط خود را بر آن سرزمین خاتمه دهد.

دول عضو سازمان ملل متحد متعهدند که حضور آفریقای جنوبی را در نامیبیا غیرقانونی شناخته و از هر عملی که نشان‌دهنده شناسایی قانونی بودن حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا است خودداری نمایند و نیز حمایت و پشتیبانی خود را از این حضور قطع نمایند، دولتهایی نیز که عضو سازمان ملل متحد نیستند وظیفه دارند با سازمان ملل متحد در این مورد مساعدت کرده و همکاری لازم را به عمل آورند.

نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد نامیبیا (زیمبابوه) اثر مثبتی در افکار عمومی جهانیان داشت. هرچند در اساسنامه دیوان و منشور ملل متحد الزام آور بودن آراء مشورتی ذکر نگردیده است ولی ارزشهای معنوی آرای مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری را نباید نادیده گرفت.

فصل دوم

تفکیک میان قوت اجباری و قدرت اجرایی آرای دیوان بین‌المللی دادگستری
اجرای احکام یعنی عمل به مفاد اجرائی

تلقی نموده و اجراء نمایند (ماده ۵۹ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری)، ماده ۶۰ اساسنامه نیز احکام دیوان را قطعی و غیرقابل استیناف دانسته است چرا که مرجع بالاتری در جهان وجود ندارد که احکام صادره از دیوان را در صورت اعتراض ذینفع مورد تجدیدنظر قرار دهد و در مورد تقاضای تجدیدنظری که از خود دیوان صورت می‌گیرد. «دیوان» می‌تواند شروع آیین تجدیدنظر را به اجرای قبلی حکم متوقف سازد (بند ۳ ماده ۶۱ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری).

وجود این همه تمهیدات به این خاطر است که اختلافی که بین دو دولت وجود دارد سریعاً حل شده و روابط بین‌المللی دستخوش تشنج نگردد. تمکین به تعهدات بین‌المللی جای خود را از دست داده و جو حاکم بر روابط بین‌المللی تیره خواهد شد به همین سبب در اغلب موارد تمکین به اجرای احکام بدون نیاز به اقدامات کره‌آمیز صورت می‌گیرد.

وجود يك سیستم اجرای حکم می‌تواند نقش حیاتی در حفظ اعتبار احکام و بالابردن سطح تمکین ایفا نماید. پس این ابهام در قضیه اجرای احکام در حقوق بین‌الملل به خاطر چیست؟ بیشترین دلیل آن منسوب می‌شود به شك و تردیدی که در اعطای اجازه اعمال زور به يك سازمان

بین‌المللی دادگستری استتکاف ورزد. این ماده شورای امنیت را محق می‌سازد که به رأی قدرت اجرایی دهد.

ماده ۶۰ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری احکام دیوان را «قطعی» و «غیرقابل استیناف» دانسته است. یعنی به احکام دیوان قوت اجباری بخشیده است. ولی احکام دیوان فاقد قدرت اجرایی است مگر اینکه شورای امنیت با استناد به بند ۲ ماده ۹۴ منشور توصیه‌نامه‌هایی صادر و یا تصمیماتی اتخاذ نماید که رأی دیوان به اجراء درآید و به عبارت دیگر به رأی قدرت اجرایی دهد. این ماده نیز شورای امنیت را مکلف به اقدام نمی‌کند، پس اگر توافقی درمورد بخشیدن قدرت اجرایی به رأی دیوان در شورای امنیت صورت نگیرد عملاً رأی صادره از دیوان قدرت اجرایی نخواهد داشت.

۱- احکام بین‌المللی دارای قوت

اجباری است

کلیه کشورهایی که عضو سازمان ملل متحد هستند با امضای منشور ملل متحد به اساسنامه دیوان که جزو لاینفک منشور ملل متحد می‌باشد، ملحق شده‌اند و این الحاق آنان را مکلف نموده است که احکام صادره از دیوان بین‌المللی دادگستری را هنگامی که طرف اختلاف هستند الزام‌آور

متمرکز علیه حاکمیت دولتها، وجود دارد. هیچ دولتی علاقه ندارد که در مقابل یک سازمان بین‌المللی متمرکز و دارای قدرت اجرایی عظیم قرار گیرد و این سازمان بین‌المللی قدرت آن را داشته باشد که آن دولت را وادار به تمکین از حکمی نماید که مایل به اجرای آن نیست. چنین اختیار و قدرتی در واقع طبق منشور ملل متحد به شورای امنیت اعطاء شده است ولی اجرای این اختیارات هنگامی به صورت فعلی درمی‌آید که صلح و امنیت بین‌المللی به خطر افتاده باشد نه برای به اجراء درآوردن قانون.

همین شورای امنیت اختیار دارد که برای به اجراء گذاردن رأی دیوان دست به اقدامات کره‌آمیز بزند لکن از آنجا که قدرت اجرایی شورای امنیت مشروط به حصول رأی موافق پنج عضو دائمی و نیز اکثریت از ۹ عضو دیگر می‌باشد عملاً کاربرد آن به شدت محدود شده حتی در مواردی که نقض حقوق بین‌الملل آشکار و مبرهن بوده است و این محدودیت زمانی بیشتر می‌شود که نقض‌کننده حقوق خود یکی از اعضاء دارای حق وتو باشد. در قضیه دخالت‌های

نظامی و شبه‌نظامی در نیکاراگوئه و علیه آن «توسط ایالات متحده آمریکا دیدیم که علی‌رغم صدور رأی محکومیت از سوی دیوان علیه ایالات متحده آمریکا این کشور از تمکین به حکم دیوان خودداری نمود. تا پایان سال ۱۹۸۸ آمریکا از پذیرش صلاحیت دیوان در رسیدگی به دعوائی که توسط نیکاراگوئه علیه آمریکا مطرح شده بود استنکاف ورزید و تا آن تاریخ هیچ یک از آراء دیوان را نپذیرفته بود و در نتیجه از مبادرت به اجرای اعمالی که طبق رأی مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۶ مکلف به انجام بود خودداری نمود. نیکاراگوئه موضوع را نزد شورای امنیت به استناد ماده ۹۴ منشور مطرح و این اولین مورد استناد مستقیم به این ماده است. بهرحال رأی وتوی آمریکا مانع از تصویب قطعنامه توسط شورای امنیت شد. نیکاراگوئه ناگزیر به چهل و یکمین نشست مجمع عمومی در ۱۹۸۶ متوسل گردید که آن مجمع قطعنامه شماره ۴۱/۳۱ را در سوم نوامبر ۱۹۸۶ صادر نمود.^(۱) ولی علی‌رغم صدور قطعنامه شماره ۴۱/۳۱ ایالات متحده آمریکا از رأی دیوان تمکین ننمود و

(۱) - متن قطعنامه شماره ۴۱/۳۱ سوم نوامبر ۱۹۸۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد.

«مجمع عمومی» پس از استماع بیانات وزیر امور خارجه نیکاراگوئه، و با یادآوری قطعنامه شماره ۵۳۰ سال ۱۹۸۲ و ۵۶۲ - ۱۰ مه ۱۹۸۵ و با آگاهی از اینکه به موجب منشور ملل متحد، دیوان بین‌المللی دادگستری رکن اصلی قضائی سازمان ملل است و کلیه اعضاء متعهد به تبعیت از تصمیمات دیوان در دعوائی که به طرفیت آنهاست می‌باشند، باتوجه به مفاد ماده ۲۶ پاراگراف ۶ از اساسنامه دیوان که مقرر می‌دارد: در موارد اختلاف در صلاحیت →

این امر توافق می‌کردند، تمکین به نظریه داوری با حسن نیت تکلیفی بود که اصحاب دعوی وظیفه خود می‌دانستند و هیچ کشوری در صورت صدور رأی محکومیت از سوی کمیسیون داوری علیه او، از اجرای رأی سرباز نمی‌زد. امروزه نیز این یک اصل شناخته شده حقوقی است که در رسیدگی‌های قضائی در دیوان بین‌المللی دادگستری و نیز در مواقعی که طرفین اختلاف توافق به تشکیل یک کمیسیون داوری می‌کنند، حکومت دارد.

زمانی که جامعه بین‌المللی سازمان‌نیافته بود در سطح بین‌المللی هیچ نظام از پیش تعیین شده‌ای وجود نداشت که بتواند مستتکف از تمکین به رأی داوری را وادار به تمکین کند. با شروع جنگ جهانی اول و خسارات جبران‌ناپذیری که دنیا متحمل شد پس از خاتمه جنگ ایده تشکیل یک دستگاه قضائی بین‌المللی که قدرت کرده‌آمیزی برای به‌اجراء درآوردن آرای صادره داشته باشد با الهام از طرح چهارده ماده‌ای ویلسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا

موضوع مجدداً در چهل و دومین اجلاس منعقد در ۱۹۸۷ مطرح و منجر به صدور قطعنامه دیگری شد که از لحاظ انشاء و عبارات بسیار با قطعنامه قبلی مشابه بود. در این اثنا نیکاراگوئه اقداماتی به منظور تحصیل تصمیم دیوان برای جبران خسارات وارده به خود ناشی از رأی ۱۹۸۶ نمود. این وضعیت تا شکست دولت ساندنیستها در انتخابات عمومی نیکاراگوئه ادامه داشت و اخیراً دولت فعلی نیکاراگوئه با ایالات متحده توافق نموده و موضوع فیصله یافته است. این قضیه بخوبی نشان می‌دهد که قوت اجرایی احکام جدای از قوت اجباری آنهاست.

۲- احکام بین‌المللی دارای قوت اجرایی نیست

در قرن ۱۹ میلادی رؤیۀ اکثر کشورها بخصوص کشورهای بزرگ بر این قرار گرفت تا اختلافاتی را که با سایر کشورها داشتند به داوری برند و نظر به اینکه طرفین اختلاف با میل و رغبت خود بر

→ دیوان، اتخاذ تصمیم با خود دیوان است، با عنایت به رأی مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ دیوان در قضیه «فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در و علیه نیکاراگوئه» با بررسی حوادثی که در نیکاراگوئه و علیه نیکاراگوئه از زمان صدور رأی مذکور تاکنون اتفاق افتاده است، خصوصاً با توجه به اینکه ایالات متحده آمریکا هزینه‌های فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در و علیه نیکاراگوئه را تأمین و پرداخت نموده، با تأکید بر تعهدات دولتها به موجب حقوق بین‌الملل عرفی مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی سایر دول مقرر می‌گردد که:

۱- فوراً و بطور کامل رأی مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ در قضیه «فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در و علیه نیکاراگوئه» با توجه به مفاد مواد مربوطه در منشور ملل متحد به اجراء درآید.

۲- از بیرکل درخواست می‌شود که مجمع عمومی را از اقدامات مربوط به اجرای این قطعنامه مطلع نماید.

The World court what it is and how it works o.p.cit P/43.

هستند و صرفاً بر اطراف دعوی و در چارچوب قضیه مطروحه الزام‌آورند. بعلاوه بند یک و دو ماده ۹۴ منشور در مورد ضمانت اجرایی که در مقابل مستنکف از اجرای تصمیم و حکم، در دسترس محکوم‌له است گفتگو کرده است. دخالت شورای امنیت براساس ماده ۹۴ منشور ملل متحد خصیصه‌ای سیاسی به قضیه خواهد بخشید و از طرفی اگر محکوم‌علیه به خصیصه خودجوش الزام‌آور بودن احکام دیوان تن ندهد محکوم‌له یا باید به بند ۲ ماده ۹۴ منشور متوسل شود و یا خود دست به اقدام برای اجرای حکم بزند. نداشتن قوت اجرایی احکام بین‌المللی خصیصه ذاتی این احکام است، چرا که ضمانت اجراهای شناخته شده بین‌المللی برای احکام بین‌المللی در صورت استنکاف محکوم‌علیه از اجرای حکم در متن احکام قید نشده و دستگاهی نیز برای اجرای حکم بین‌المللی که قدرتی فراتر از قدرت دولتها باشد ایجاد نشده است. بنابراین محکوم‌له با تمهیداتی که به عمل می‌آورد می‌تواند قوه اجرایی به آراء ببخشد. برخلاف احکام محاکم داخلی که پس از قطعیت چه در زمینه مسائل کیفری و چه در مسائل حقوقی، دستگاههایی که موظف به اجرای حکم هستند بدون فوت وقت تکلیف خود را اعمال می‌کنند در صحنه بین‌المللی وضع

مورد قبول کشورهای مختلف جهان قرار گرفت و میثاق جامعه ملل تصویب گردید. با تصویب میثاق جامعه ملل این فرصت فراهم شد تا ماده ۱۳ آن میثاق به این مهم اختصاص یابد و مقرر نماید که در صورت استنکاف از اجرای حکم دیوان دائمی دادگستری، شورا باید اقدامات لازم برای اجبار مستنکف را فراهم سازد. نمونه‌های این اقدام بسیار اندک است و در واقع مسائل ناشی از اجرای احکام دیوان دائمی مسئله جدی به وجود نیاورد، چون رسیدگی از آغاز براساس رضایت طرفین دعوی صورت می‌گرفت و بدیهی بود که تلقی شود که تن دادن به نتیجه رسیدگی را طرفین از قبل پذیرا بوده‌اند. بعلاوه چون تصمیم‌گیری در شورای جامعه ملل نیاز به اتفاق آراء داشت به واسطه دسته‌بندیهای سیاسی و مخالفتهایی که در شورا وجود داشت روش عملی ذکر شده در ماده ۱۳ میثاق قدرت اجرایی نداشت چه کافی بود یکی از اعضای شورای جامعه ملل رأی مثبت در مورد تصمیم اتخاذ شده توسط سایر اعضا ندهد.

در منشور ملل متحد قضایا به صورت دیگر مطرح شده است. ماده ۵۹ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری یک اصل کلی را بیان داشته و آن این است که آراء دیوان در دعاوی ترافعی، قطعی و فاقد پژوهش

جامعه جهانی هم از جهت روی آوردن به محاکم بین‌المللی و هم از نظر ضمانت اجرای احکام صادره بسیار ابتدائی است.

در قضیه «دخالت‌های نظامی و شبه‌نظامی در و علیه نیکاراگوئه» پس از صدور رأی محکومیت ایالات متحده توسط دیوان بین‌المللی دادگستری و اصرار دولت نیکاراگوئه برای اجرای رأی و پس از اینکه مراجعه نیکاراگوئه به شورای امنیت با رأی وتوی آمریکا مواجه شد و مراجعات بعدی این دولت به مجمع عمومی نیز ثمری در بر نداشت، بحث‌های حقوقی زیادی مطرح شد. حقوقدانان آمریکایی چون Colton Brown این مسئله را مورد بحث قرار دادند که آیا می‌توان رأی دیوان را در يك دادگاه آمریکایی مستند صدور اجرائیه قرار داد و بدین ترتیب به رأی فوت اجرائیه بخشید؟

چون قبلاً چنین موضوعی در دادگاه‌های آمریکایی مطرح نشده بود پاسخ به آن مشکل می‌نمود. برای حقوقدانان آمریکائی این سؤالات پیش آمده بود که آیا می‌توان حکومت آمریکا را در يك دادگاه داخلی به استناد رأی دیوان تعقیب کرد یا اینکه اصولاً رأی صادره از سوی دیوان برای دیوان عالی کشور آمریکا رأساً لازم‌الاتباع است؟

پاسخ به سؤالات فوق به مسائل مختلفی بستگی داشت. اولاً اینکه خواهان

اجرائیه یابد در محضر يك دادگاه آمریکایی طرح دعوی کند. ثانیاً اجرای رأی دیوان ممکن است باعث بروز مسائل سیاسی شود که دادگاه از درگیری با آن مسائل اجتناب داشته باشد و ثالثاً برای حقوقدانان هنوز جای تردید است که اساسنامه دیوان چنین حقی را به محکوم‌له اعطاء کرده باشد که براساس آن بتواند در دادگاه‌های آمریکا (محکوم‌علیه) طرح دعوی نماید. برخی از حقوقدانان براین اعتقادند که طرح دعوی به استناد رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در دادگاه‌های ملی کشور محکوم‌علیه بلااشکال است و در قضایای متعددی دادگاه‌های آمریکایی این حق را به کشورهای دیگر برای طرح دعوی (خارج از مسئله اجرای احکام دیوان) داده‌اند، مثلاً در قضیه Sapphire امپراطور فرانسه در مقام نماینده حکومت فرانسه کوشید تا دعوی را در ایالات متحده مطرح نماید. در پاسخ به این سؤال که آیا امپراطور فرانسه چنین حقی دارد یا خیر، قاضی برادلی اظهار نمود:

«دراین امر جای کمترین شکی نیست. يك حکومت خارجی مانند کلیه اتباع خارجی هنگامی که خواسته‌ای با طبیعت حقوقی علیه هر شخصی دراین کشور داشته باشد می‌تواند علیه او در دادگاه‌های ما اقامه دعوی کند. گرفتن چنین امتیازی

دادگاه بخواهد که به دلیل ملاحظات سیاسی از پذیرش دعوی نیکاراگوئه خودداری کند توسط Colton Brown حقوقدانان آمریکایی رد نشده است.

هرچند چنین اقدامی بی‌سابقه است ولی هرآینه اگر قوه مجریه اظهارنظر کند که طرح دعوی توسط نیکاراگوئه به منظور تحصیل اجرائیه برای رأی دیوان با سیاستهای خارجی آمریکا تداخل خواهد داشت، این احتمال وجود دارد که دادگاه ناچار حق طرح دعوی را از نیکاراگوئه سلب نماید. این نقطه نظر Colton Brown مؤید نظر افرادی است که اعتقاد دارند اجرای احکام دیوان بیشتر يك امر سیاسی است تا يك مسئله حقوقی صرف.

چنانچه سیاست دولت آمریکا یا هر دولت دیگری اقتضاء نماید که از پذیرش حکم دیوان خودداری کند دادگاههای ملی به سیاست دولت خود بیشتر توجه خواهند کرد تا به تعهداتی که به موجب منشور به عهده دولت متبوعشان می‌باشد. ناگفته نماند با توجه به تغییر وضعیت سیاسی در

به معنای اقدامی غیردوستانه تلقی خواهد شد.^(۱)

عموماً دادگاههای آمریکایی به روی حکومتهای خارجی باز هستند و این دادگاهها حتی به بهانه داشتن روابط غیردوستانه با يك ملت خارجی آنها را از حق مراجعه به این دادگاهها محروم نکرده‌اند، فقط حکومتهایی که با آمریکا در حال جنگ هستند و حکومتهایی که توسط آمریکا شناسائی نشده‌اند از حق مراجعه به دادگاههای آمریکایی محروم هستند. در قضیه بانک ملی کوبا علیه ساباتینو، دیوان عالی کشور آمریکا این استدلال را که چون دادگاههای کوبا بر روی اتباع آمریکایی بسته‌اند پس کوبائیا نیز نباید امکان طرح دعوی در دادگاههای آمریکایی را داشته باشند رد کرد و نیز دیوان عالی کشور آمریکا این استدلال را که تعلیق روابط دیپلماتیک با يك ملت موجب محرومیت آنها از دسترسی به دادگاههای آمریکایی خواهد شد، رد کرد. ولی این امکان که حکومت آمریکا با طرح يك دعوی اختصاری از

۱- از جمله این حقوقدانان می‌توان به Oscar Schachter اشاره کرد که در صفحات ۲۲۷ الی ۲۴۷ کتاب خود بنام: *International law in theory and practice* و نیز Colton Brown که در مقاله‌ای تحت عنوان *Enforcement of I.C.J Decisions in united states courts* در مجله: *Maryland Journal of International law and Trade Volum 11-Spring 1987-Number 1. P/P 73-92.*

نیکارگونه و سازش دو کشور در زمینه رأی دیوان این بحث از نقطه نظر حقوقی مطرح است. بطور کلی چنانچه در کشوری دستگاه قضایی متأثر از جریانهای سیاسی نباشد و قضات آن کشور به مسئله حق و عدالت اهمیت دهند، در هنگام برخورد با پرونده‌ای که در آن دولت متبوعشان به عنوان «خوانده» به محاکمه فراخوانده می‌شود به تعهدات بین‌المللی کشور خود توجه خواهند نمود و به صرف مطرح بودن مسائل سیاسی، خواهان را از حقوق حقه خود محروم نخواهند ساخت.

می و مستی از نگاه سنایی غزنوی

نکند دانا مستی، نخورد عاقل می

ننهد مرد خردمند سوی مستی پی

چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا

نی چنان سرو نماید به مثل سرو چونی

گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او

ورکشی عربده گویند که او کرد نه می